

به نام خداوند بخشنده مهربان

سیاست‌شناسی

(اندیشه‌های سیاسی، سیاست‌های تطبیقی)

(جلد دوم)

مجموعه:

علوم سیاسی

مؤلف:

دکتر معزالدین باباخانی تیموری

آمادگی آزمون دکتری

باباخانی تیموری، دکتر معزالدین (۱۳۵۰)
سیاست‌شناسی (اندیشه‌های سیاسی، سیاست‌های تطبیقی) جلد دوم - رشته علوم سیاسی دکتر معزالدین باباخانی تیموری
تهران - مشاوران صعود ماهان: ۱۴۰۴
۶۳۱: جدول، نمودار، (آمادگی آزمون دکتری)
شابک
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا مختصر
فارسی - چاپ اول
۱- سیاست‌شناسی (اندیشه‌های سیاسی، سیاست‌های تطبیقی)
۲- آزمون‌ها و تمرین‌ها
۳- آزمون دوره‌های تحصیلات تکمیلی
دکتر معزالدین باباخانی تیموری
ج - عنوان
شماره کتابشناسی ملی

ISBN/N: 978-600-458-612-2



انتشارات مشاوران صعود ماهان



- ☐ نام کتاب: .. سیاست‌شناسی (اندیشه‌های سیاسی، سیاست‌های تطبیقی) (جلد دوم)
- ☐ مدیران مسئول: مجید و هادی سیاری
- ☐ مولف: دکتر معزالدین باباخانی تیموری
- ☐ مدیر برنامه‌ریزی و تولید محتوا: سمیه بیگی
- ☐ ناشر: مشاوران صعود ماهان
- ☐ نوبت و تاریخ چاپ: دوم / ۱۴۰۴
- ☐ تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
- ☐ قیمت: ۷/۴۹۰/۰۰۰ ریال
- ☐ شابک: ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۸-۶۱۲-۲

انتشارات مشاوران صعود ماهان: تهران - خیابان ولیعصر، بالاتر از تقاطع ولیعصر مطهری، پلاک ۲۰۵۰

تلفن: ۸۸۱۰۰۱۱۳ و ۸۸۴۰۱۳۱۳

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به موسسه آموزش عالی آزاد ماهان می‌باشد. و هرگونه اقتباس و کپی‌برداری از این اثر بدون اخذ مجوز پیگرد قانونی دارد.

بنام خدا

ایمان داریم که هر تغییر و تحول بزرگی در مسیر زندگی بدون تحول معرفت و نگرش میسر نخواهد بود. پس بیایید با اندیشه توکل، تفکر، تلاش و تحمل در توسعه دنیای فکریمان برای نیل به آرامش و آسایش توأمان اولین گام را برداریم. چون همگی یقین داریم دانایی، توانایی می‌آورد.

شاد باشید و دلی را شاد کنید

برادران سیاری

واژه سیاست‌شناسی عبارت است از نوعی معرفت‌شناسی نسبت به سیاست؛ از آنجائیکه هر لفظ دارای وجه ظاهری و وجه معنایی است؛ این واژه در معنا ژرف‌تر از معرفت‌شناسی است؛ علاوه بر این عرصه سایر موارد دیگر مانند هستی‌شناسی و روش‌شناسی و انسان‌شناسی را نیز در بر می‌گیرد؛ برای فهم بهتر مباحث این اثر رجوع به کتاب روش‌شناس که توسط مولف و انتشارات محترم ماهان به چاپ رسیده است، لازم و ضروری است.

در سیاست‌شناسی مباحث در سه سطح ارائه می‌گردد که عبارت است از ۱- نحوه شناخت سیاست و روشهای پژوهش منطقی؛ ۲- چگونگی گردآوری داده‌ها از طریق مصاحبه؛ پرسشنامه و سایر روشها؛ ۳- بررسی پارادایم‌های رقیب در سیاست. سطوح اول و دوم در کتاب روش‌شناسی توضیح داده شده است. در این کتاب بیشتر سطح سوم در نظر گرفته شده است. و ارتباط بین این سطوح نیز مورد بررسی قرار گرفته است. به عبارت دیگر در سیاست‌شناسی ابتدا مفهوم می‌بایست مشخص گردد و از آنجا که مفاهیم جنبه نظری و انتزاعی دارند؛ این مفاهیم را می‌بایست تعریف عملیاتی نمود و سپس به صورت انضمامی آنها را مورد بررسی قرار داد؛ ارتباط مابین انتزاع و انضمام بر عهده درس روش تحقیق است؛ زیرا در این درس می‌آموزیم که به چه صورت یک مفهوم از سطح انتزاعی صرف بوسیله بیان مساله و طرح فرضیه و مشخص نمودن متغیرها عملیاتی می‌گردد و بعد از این مرحله از طریق ارائه پرسشنامه و مصاحبه به صورت انضمامی در می‌آید. در درس سیاست‌شناسی بیشتر به خود مفهوم به صورت غیرتاریخی و تاریخی و سیر تحول آن توجه می‌شود در واقع سیاست‌شناسی نوعی روش‌شناسی است که با استفاده از روش تحقیق و رویکردهای مطرح در آن می‌توان به شناخت انضمامی مفاهیم سیاسی از طریق روش‌شناسی‌های گوناگون پرداخت؛ به همین دلیل است که در سرآغاز سخن با طرح روش‌شناسی‌های مختلف وارد مبحث می‌شویم. نکته مورد توجه دیگر آن است که در این درس از آنجا که می‌بایست سیر انتزاعی شدن به انضمامی شدن مفهوم توضیح داده شود پس از مطرح نمودن روش‌شناسی‌های گوناگون وارد مبحث روش‌های کمی و کیفی می‌شویم؛ در این کتاب اشاراتی نیز در مورد سیاست‌مقایسه-ایی به عمل آمده است؛ از نگاه روش‌شناسانه؛ سیاست‌مقایسه‌ای عبارت است از حرکت از معلول به علت و نه از علت به معلول؛ حرکت از علت به معلول و بررسی‌های مربوطه از طریق روش قیاسی و استقرائی صورت می‌گیرد؛ در این قسمت هدف از طرح این موضوع برای مخاطب ضرورت طرح درس سیاست‌مقایسه‌ای در سیاست‌شناسی بوده است.

از آنجایی که مفهوم سیاست؛ مفهومی وسیع است لذا پدیده‌هایی نظیر انقلاب؛ جنگ؛ جامعه‌شناسی؛ روابط بین‌الملل؛ جهانی شدن؛ توسعه؛ تروریسم همگی مفاهیم سیاسی هستند به همین دلیل در این اثر اشاراتی به این مفاهیم شده است. علاوه بر مفاهیم بیان شده در بررسی‌های فلسفه سیاسی به مسائلی نظیر ۱- مساله ماهیت طبع انسان و اینکه آیا انسان طبعاً فرد گرا است (مانند نظریات جان لاک) و یا اینکه انسان طبعاً اجتماعی است (مانند نظریات مارکس) و یا سیاسی (مانند نظریات ارسطو) است و یا طبعاً غیرسیاسی است (مانند نظریات فایده‌گرایان از جمله جرمی بنتام و جان استوارت میل) و یا طبعاً عقلانی و آزاد است (مانند نظریات هگل) و یا اینکه غیرعقلانی و مجبور است (مانند نظریات هابز) و یا طبعاً کمال‌پذیر (مانند آنارشیست‌هایی نظیر گادوین و پرودون و کروپوتکین) یا کمال‌ناپذیر است (مانند نظریات سن آگوستین) پرداخته می‌شود؛ ۲- مساله ماهیت دولت به این معنا که دولت مکانیکی است (که قائل به قراردادی بودن و ابزاری برای موردی خاص نظیر تحلیل فایده‌گرایان از دولت که آن را برای ایجاد شادی و لذت می‌دانند) یا ارگانیکی (که نوع نگرش دیالکتیکی است که مانند ارسطو دولت را مانند اجزاء بدن به هم پیوسته و متنوع می‌داند؛ شروع نظریات ارگانیکی دولت از زمان افلاطون است و در دوره مدرن توسط هگل مطرح شد که دولت را سنتز خانواده و جامعه مدنی دانست که مبتنی بر رویکرد دیالکتیکی بوده است)؛ ۳- مساله بهترین شکل حکومت و غایات سیاسی پرداخته می‌شود. (مباحثی نظیر عدالت؛ نظام‌های سیاسی و شکل حکومت مطرح می‌شود).

در این کتاب تلاش شده است به شناخت روشمند از مسائل سیاست پرداخته شود.

از آنجاکه این کتاب آموزشی است در نگارش آن سعی شده است از منابع قابل استناد برای آزمون ورودی دکتری استفاده شود؛ همچنین تست‌های تالیفی که از متن این منابع تهیه شده در این اثر قرار داده شده است؛ ضمن تشکر و قدردانی از موسسه ماهان و جناب آقای محمدرزاده مدیر محترم انتشارات دکتری این موسسه که فرصت را برای نشر این اثر مهیا نمودند.

فهرست مطالب

دولت.....	۶
آلن تورن.....	۲۱
جهانی شدن.....	۵۷
دولت توسعه خواه.....	۶۷
بسته شدن پنجره.....	۱۷۲
سوالات جامعه‌شناسی سیاسی فرهنگی.....	۱۹۴
سوالات درس دورکیم.....	۲۳۲
نکات جامعه شناسی.....	۲۳۴
تست های جامعه شناسی اسپنسر.....	۲۶۹
تست های روش شناسی.....	۲۷۱
تست های جامعه شناسی سیاسی.....	۲۸۲
تست های توسعه.....	۲۹۱
تست های انقلاب و جنبش های اجتماعی.....	۲۹۹
تست نقد ادبی.....	۳۲۱
تست های کولی - فوکو.....	۳۳۵
تست سیاست شناسی.....	۳۷۷
تست جامعه شناسی سیاسی.....	۳۸۳
تست های جامعه شناسی سیاسی شهروندی.....	۴۱۲
تست روابط بین الملل.....	۴۳۹
تست سیاست خارجی.....	۴۵۶
تست روش شناسی.....	۴۵۹
تست اندیشه سیاسی.....	۴۶۱
تست های توسعه.....	۴۹۸
تست جهان سوم.....	۵۲۱
مجموعه تست تألیفی.....	۵۲۵



دولت

به طور کلی در آثار تاریخی مارکس می‌توان در تعبیر متفاوت از رابطه میان دولت و طبقات اجتماعی یافت، یکی تعبیر "ابزار انگارانه" و دیگری تعبیر "استقلال نسبی" است. در تعبیر ابزارانگارانه که تعبیر اصلی در آثار مارکس و انگلس است، دولت ابزار سلطه طبقه بالا و وسیله تضمین و تداوم منافع آن تلقی می‌شود. در تعبیر دوم که اغلب در آثار اولیه مارکس یافت می‌شود فرض بر این است که دولت و نهادهای آن ممکن است نسبت به زیر بنای اقتصادی و طبقه حاکمه دارای تنوعات تاریخی باشند و قدرت آن را نمی‌توان لزوماً و مستقیماً به منافع و علائق طبقه بالا محدود دانست. دولت به هر حال دارای میزانی قدرت مستقل با استقلال نسبی از طبقه بالا است، در تعبیر اول مارکس بر آن است که از آنجا که توزیع امتیازات اجتماعی و اقتصادی جزء ذاتی ساخت قدرت سیاسی است. بنابراین ضرورتاً دولت برخاسته از قدرت اقتصادی و اجتماعی طبقه مسلط است. دولت دست کم در وجه تولید سرمایه‌داری روبنایی است که بر بنیاد روابط اقتصادی استوار است. از دیدگاه مارکس روابط قدرت در قدرت در تولید تعیین کننده روابط قدرت در کل جامعه هستند بدین سان قدرت سیاسی پرتو یا سایه‌ای از قدرت اقتصادی است و در نتیجه دولت مستقیماً در خدمت منافع طبقه مسلط از نظر اقتصادی قرار دارد. مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست می‌گویند "قوه اجرایی دولت مدرن تنها کمیته‌ای برای اداره عمومی کل بورژوازی است. (مارکس و انگلس، ۱۹۷۲: ۸۲). دولت در جامعه سرمایه‌داری منافع طبقه سرمایه‌دار را به عنوان منافع عمومی قلمداد می‌نماید و آن‌ها را تضمین می‌نماید. "دولت منافع طبقه حاکمه رادر قالب اراده دولتی و قانون جلوه‌ای عمومی می‌بخشد" (مارکس و انگلس، ۱۹۷۶: ۳۲۹). انگلس در منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت می‌گوید "دولت، دوست قدرتمندترین و ثروتمندترین طبقه‌ای است که از طریق دولت به طبقه مسلط سیاسی تبدیل می‌شود و بدین وسیله، تازهای برای سرکوب و استثمار طبقه تحت سلطه به دست می‌آورد. در مصر باستان دولت بیش از هر چیز دولت برده داران برای سرکوب بردگان بود، همچنان که دولت فتودال هم ابزار اشرافیت برای سرکوب دهقانان به شمار می‌رفت. (بشیریه، ۱۳۸۵: ۳۹).

تعبیر دوم از رابطه دولت و جامعه در آثاری مانند "نقد فلسفه حق هگل" و "هجدهم برومر لوئی بناپارت" یافت می‌شود. در اثر اول مارکس در نقد نظریه هگل در خصوص دولت دموکراسی، دولتی به عنوان "انجمن بسته‌ای در درون دولت" یاد می‌نماید که در آن "مصلحت دولت" به صورت غایت خصوصی در می‌آید. (مارکس، ۱۹۶۳: ۸۵۱). مارکس آن چه را هگل به عنوان مصلحت "مطلقاً عام و کلی دولت" خوانده بود، چیزی جز حوزه "منزاعه حل نشده" نمی‌دانست. با این همه بحث مارکس در این اثر درباره ساختار و ویژگی‌های بورکراسی نوین به صورتی مستقل از طبقات اجتماعی مطرح می‌شود و به استقلال نسبی آن اشاره دارند.

مارکس در کتاب "هجدهم برومر لوئی بناپارت" شیوه تمرکز قدرت سیاسی در دست قوه اجرایی به زیان طبقه مسلط را بررسی می‌نماید و از دولت بناپارت به عنوان "زائده انگل گونه" بر پیکر جامعه مدنی و منبع مستقل عمل سیاسی نام می‌برد. این دولت مجموعه‌ای از نهادهای پیچیده است که در جامعه مدنی مستقیماً تأثیر می‌گذارد و مانع اعمال قدرت بورژوازی در صحنه سیاسی می‌شود. بدین سان به نظر مارکس، کارگزاران دولتی صرفاً بر طبق علائق و منافع طبقه مسلط عمل نمی‌کنند، به ویژه هنگامی که در شرائط گذار از یک وجه تولید به وجه تولید دیگر میان نیروهای طبقاتی عمده جامعه نسبتی برقرار می‌گردد. منظور مارکس در این جا توصیف دولت به عنوان نماینده اراده و مصلحت عام و کلی نیست بلکه دولت، در این شکل، غایات کلی را به شکل دیگری از علائق خصوصی در می‌آورد. (مارکس، ۱۹۶۳: ۱۲۰). میزان ابتکار عمل دولت نسبت به جامعه مدنی و نیروهای آن به هر حال محدود است و دولت در جامعه سرمایه‌داری نمی‌تواند از وابستگی خود به طبقه مسلط رهایی یابد. این وابستگی به ویژه در شرائط بحرانی کاملاً آشکار می‌شود. بنابراین اگرچه بناپارت قدرت سیاسی را تصاحب نمود، اما لزوماً قدرت مادی آن طبقه را تثبیت نمود.

در نظریه دولت ابزارگرایی طبقه مسلط هم تشکیلات اجتماعی و هم اینکه این طبقه دولت را تحت نفوذ خود دارند، در نتیجه این نقطه نظر به آسانی مورد تهاجم قرار می‌گیرد و همین نوع برداشت است که از اندیشمندان موسوم به پلورالیست آن را به چالش کشیده‌اند، به موجب تفسیر پلورالیستی که ارتباط نزدیکی با نظریات دارند روف و دیگر حامیان تئوری جامعه صنعتی دارد، هیچ طبقه حاکم همگن متجانسی در جوامع غربی وجود ندارد و گروه مجموعه‌های متنوع و متکثر نخبگان وجود دارند که هریک از قدرت کاملاً محدودی برای اعمال نفوذ در سیاست‌های دولت برخوردار می‌باشند. از نظر نظریه پردازان استقلال



نسبی مانند پولانزس، دولت استقلال نسبی از طبقه سرمایه‌داری دارد و دولت تا حد معینی از قدرت و اختیار مستقل برخوردار است و از این قدرت برای تداوم چارچوب نهادینه شده‌ی تولید و تجارت سرمایه‌داری بهره می‌گیرند، ممکن است دولت سیاست‌هایی را اتخاذ نماید که با منافع کوتاه مدت گروه‌های خاص سرمایه‌داری در تضاد است، تا به این ترتیب از منافع مصالح بلندمدت کل سیستم و تداوم آن دفاع نماید. به عنوان مثال دولت با وجود مخالفت سرمایه‌دارانی و تجار اصلی که خواهان ادغام شرکت‌ها در یک بخش خاص اقتصادی هستند، قانون ضدتر است را ارائه می‌دهند. این نوع تجزیه و تحلیل و بررسی دولت بدون تردید پیچیده‌تر از بررسی براساس دیدگاه ابزار گونگی با تفسیر مارکس است. در واقع پولانزس کتاب "دولت در جامعه سرمایه‌داری" میلی بند را در این فهرست قرار داده و بر این اساس آن را مورد حملات انتقادی قرار داده است، براساس استدلال پولانزس میلی بند به میزان زیادی علاقمند است اثبات نماید که نخبگان در جوامع سرمایه‌داری به واسطه سوابق مشترک تحصیلی، روابط خانوادگی و دوستانه، با هم ارتباط دارند. وی با تئوری خود درصدد برمی‌آید نشان دهد که همچنان یک طبقه سرمایه‌دار و مالک زمام امور را دولت در دست دارد، اما وجود شکاف در طبقات بالاتر به تنهایی به شدت متأثر از مارکسیسم ساخت‌گرای فیلسوف فرانسوی لوئی آلتوسر است. بازیگران اجتماعی به عنوان "حاملان" و دارندگان روش‌های تولید تلقی می‌شوند. در پولانزس انسان به عنوان عامل ذی شعور نمایان نمی‌شود و درگیری مضاعف آنها در جامعه نتیجه نمی‌دهد. از این رو میلی بند در کتاب "دولت سرمایه‌داری، پاسخی به نیکولا پولانزس، به انتقاد از پولانزس پرداخته و وی را به دلیل چشم‌پوشی از آنچه آن را نوعی جبرگرایی ساختاری می‌نامد مورد انتقاد قرار داده است. (میلی بند، ۱۹۷). پاسخ پولانزس در مورد استقلال نسبی دولت مهم است و مشخص نیست که استقلال نسبی دولت مبتنی بر چیست، تا چه حد نسبی است و نسبت به چه چیزی سنجیده می‌شود؟ دیدگاه پولانزس جبرگرایانه است و بهترین شیوه برای توضیح و تفسیر برخی از ویژگی‌های خاص دولت سرمایه‌داری، مقایسه آن با سایر انواع دولت‌ها می‌باشد که در تاریخ وجود داشته است، مانند دولت فئودالی و زمین‌دار و امپراطوری‌های تاریخی در اکثر امپراطوری‌ها بر شغل طبقه حاکم نیز منصب دولتی داشتند، در واقع دولت و طبقه حاکم بودند، اما در جامعه سرمایه‌داری چنین وضعیتی نیست. اعضای طبقه حاکم یعنی مدیران صنایع و بازرگانی نقش مستقیمی در دولت دارد. در سرمایه‌داری، طبقه حاکم حکومت و فرمانروایی نمی‌کنند، این تعبیر از کارل کائوتسکی مارکسیسم است. در سرمایه‌داری دولت از حیث منابع درآمدی متکی به پیگیری موفقیت‌آمیز فعالیت‌های تجاری است، در واقع در صورت عدم پیشرفت و شکوفایی واحدهای صنعتی که در عین حال تحت کنترل مستقیم دولت نیست، امکان نقادی آن وجود ندارد بلکه چنین کنترلی تحت اختیار طبقه سرمایه‌داری می‌باشد. بنابراین استقلال عمل صاحب منصبان دولتی به واسطه وابستگی به موسسات سرمایه‌داری به شدت محدود باقی می‌ماند و استقلال دولت در همین حد نهادینه است. با این وجود هیچ یک از این پدیده‌ها را نمی‌توان و نباید به صورت مکانیکی تفسیر و تعبیر نمود. دخالت فزاینده دولت در امور اقتصادی بخشی از تلاش کارکنان دولت برای تاثیرگذاری بر عملیات واحدهای اقتصادی محسوب می‌شود. نه تنها مارکسیست‌ها از بحران‌ها و نابسامانی‌ها که متوجه اقتصادهای سرمایه‌داری بود آگاه بوده‌اند. بلکه مدیران و مجریان دولتی نیز از این مساله آگاه هستند و به طور مداوم به دنبال اداره اقتصاد و تنظیم مدیریت آن می‌باشند. پولانزس توضیح می‌دهد که چرا سیاست دولت متوجه یک بخش سرمایه‌داری در مقابل بخش دیگر است و از آن بخش حمایت می‌نمایند. اما دولت باید تلاش کند که نفوذ طبقه کارگر سازمان یافته را تحت کنترل در آورند.

کلاس اوفه نقش اصلاح کننده بر تاکیدات پولانزس داشته است. از دیدگاه اوفه نمی‌توان به قدر کافی دولت را برحسب هیچ یک از تفاسیر ابزارگرایی و استقلال نسبی باز شناخت، هر چند تفسیر استقلال نسبی نسبت به ابزارگرایی صحیح‌تر است در واقع دولت مابین دو قدرت ذاتا متخاصم یا متضاد واقع شده است. دولت مدرن تصمیمات متنوعی از جمله در مورد رفاه اجتماعی اتخاذ می‌نماید. در همان حال طیف وسیعی از سایر خدمات را برعهده دارد که برای کل جامعه ارائه می‌دهد. با این حال در آمد دولت متکی به ثروت حاصله از سرمایه‌ایی است که در اختیار بخش خصوصی است، به عبارت دیگر وابسته به فرایندهایی است که مستقیماً به آن‌ها کنترل ندارد، خدماتی که دولت موظف به سازماندهی و ارائه آن‌ها می‌باشد به نوعی از طریق پرداخت مالیات و از راه‌های درآمدهای غیرمستقیم تامین می‌شود اما آنها که امور اقتصادی را تحت کنترل داشتند همانند مدیران امور بازرگانی یا طبقه سرمایه‌دار جهت تامین درآمد مورد نیاز برای ارائه این خدمات جمعی در مقابل اقدامات دولت مقاومت می‌نمایند. با اینکه بخشی از این خدمات برای هر دو بخش جامعه یعنی طبقه مسلط و برتر و سایر اقشار جامعه



مفید و سودمند است، اما طبقات پایین‌تر اجتماع از بخش اعظمی از این خدمات استفاده می‌نمایند. بر حسب نظر اوفه نتیجه این وضعیت تنش مداوم آن چیزی است که وی "کالائی شدن و کالائی‌زدائی" روابط اجتماعی می‌داند. کالا عبارت است از هر محصول یا خدمتی که می‌توان آن را قیمت‌گذاری نمود، کالازدائی به معنای جابجا نمودن روابط اجتماعی از بازار خرید و فروش و سازمان دادن آن با ملاک‌های غیر اقتصادی است. از این رو رابطه کالایی شده رابطه‌ای است که قابل خرید و فروش و قابل عرضه در بازار باشد، احزاب کارگری یا سوسیالیستی به ایجاد و تعقیب سیاست‌هایی گرایش دارند که ناظر بر تعمیم روابط غیرانتفاعی و نه قابل عرضه در بازار باشند. توسعه و ترویج فرصت‌های آموزشی یا مراقبت‌های رایگان بیمارستانی برای عموم از آن جمله است. از طرف دیگر احزاب محافظه کار که عمدتاً در میان طبقات بالا یا میانی جامعه، طرفدار دارند، به دنبال حفظ و نگهداری یا باز تولید روابط انتفاعی (کالائی) می‌باشد، دیدگاه اوفه با مباحث و معنای مربوط به حقوق شهروندی و ماهیت دولت رفاه انطباق دارد.

دولت و بورکراسی

وبر در اثر عمده‌اش "اقتصاد و جامعه" (وبر، ۱۹۷۸) پیرامون رابطه میان کاپیتالیسم و بورکراسی نکاتی را مطرح نموده است، نخست پیرامون تثبیت و تقویت بنگاه سرمایه‌داری. ماکس وبر بیشتر از مارکس بر توسعه اولیه دستگاه دولت بورکراتیزه به عنوان شرط گسترش سرمایه‌داری تاکید نموده است، شکل‌گیری یک نظام حقوقی و یک نظام پولی معتبر و با پشتوانه تحت مدیریت دولت، پایه و اساس ضروری گسترش تولید سرمایه‌داری در سطح کلان است، وبر این تر را به چالش می‌برد که یک جامعه سوسیالیستی می‌تواند موجب نظم دموکراتیک بیشتری در مقایسه با دموکراسی لیبرال شود. وبرا استدلال می‌نماید که بورکراسی و دموکراسی در موقعیت پارادوکسیال باهم قرار دارند. بوروکراسی بنا بر ماهیتش موجب تمرکز قدرت در دستان یک اقلیت می‌شود، همان‌هایی که در راس سازمان قرار دارند. مارکس خلع ید توده مردم از نظارت بر روش‌های تولید را در جامعه سرمایه‌داری به عنوان منشاء تسلط طبقه استثمارگر و ویژگی محدود کننده دموکراسی بورژوازی تلقی نمود، اما با ظهور سوسیالیسم و لغو مالکیت خصوصی و طبقاتی این وضعیت می‌باید متحول شود. کارگران کنترل ابزارهای تولید را در اختیار بگیرند، آزادی ظاهری دستمزد و کار آزاد می‌بایست حساسی خود را به آزادی واقعی صنعت و دموکراتیزه شدن تسلیم نمایند. تجزیه و تحلیل وبر این مفهوم و برداشت را در وضعیتی پیچیده و بغرنج قرار می‌دهد. خلع ید کارگران از کنترل و نظارت بر تولید به شرکت‌های سرمایه‌داری منجر و محدود نمی‌شود و از این رو با برتری و صعود کاپیتالیسم از میان نخواهد رفت. از دیدگاه وبر عدم کنترل یا نظارت بر فرایندهای کار و کاهش یا تقلیل کار ویژگی و مشخصه هر نوع بورکراتیزاسیون به صورت عام است. کارگران صنعتی در محیط سرمایه‌داری مالک ابزار تولید خود نیستند و هیچ گونه کنترل و نظارت رسمی بر آن‌ها ندارند، اما این وضعیت مختص صنعت نیست، بلکه از سطوح پایین‌تر سازمان‌های بورکراتیک مانند بیمارستان‌ها و دانشگاه‌های بزرگ همین وضعیت است و حتی در مورد خود دولت صادق است، وبر تاکید می‌نماید که ایدئال دموکراسی در جوامع کوچکتر رشد می‌نماید که در آن‌ها بخش‌های محدودی از مردم که شهروند محسوب می‌شوند می‌توانستند در قسمت سیاسی مداخله مستقیم و واقعی داشته باشند اما در جوامع بزرگتر دوران معاصر که در آن‌ها حقوق شهروندی به شکل بالقوه و نه واقعی وجود دارد، این مدل دموکراسی قابل اعمال نیست. نظام دموکراسی مدرن متضمن سطح بالاتری از بورکراتیزه شدن در قلمرو سیاسی می‌باشد. برای سازماندهی و برگزاری انتخابات عمومی بایستی نظام عقلانی و حقوقی بسیار ثابت و معتبری وجود داشته باشد که با روش‌های بورکراتیزه که ضامن برگزاری سالم و هماهنگ انتخابات باشد، همراه گردد. از نظر وبر احزاب سیاسی مردمی نیز به شدت به بورکراتیزه شدن گرایش دارند هر چند که اهداف باز یا دموکراتیک را در نظر داشته باشند. ماکس وبر یکی از مبتکران و بنیان‌گذاران تئوری نخبه‌گرایی دموکراتیک نامیده می‌شود. دموکراسی مدرن به اشخاص امکان می‌دهد که از طریق انتخابات آزاد بر نخبگانی که بر آن‌ها حکومت خواهند کرد، تا حد معینی نفوذ داشته باشند و اما دستیابی مجدد به دموکراسی مبتنی بر مشارکت که همگانی مردم و نظارت گسترده تر بر امور و مقرارت توسط همه مردم غیر عملی است. سوسیالیسم از دیدگاه وبر وضعیت رانه بهتر که بدتر خواهند نمود. چون تنها موجب گسترش بیشتر بورکراسی می‌شود. ارزیابی وبر از کاپیتالیسم و دموکراسی در مجموع نوعی ارزیابی بدبینانه است، اما وی بر این بتور بود که لیبرال دموکراسی حداقل موجب تداوم روزه‌های خاصی می‌شود. نخبه‌گرایی دموکراتیک شکلی محدودتری از مشارکت سیاسی است. اما در متن نظام چند حزبی بهتر از هیچ است. اما همواره به قدر کافی ویژگی رقابتی خود را حفظ می‌نماید و در واقع امکان آزادی انتخاب را برای



مصرف کننده حفظ می‌نماید ولی آنچنان که در سوسیالیسم وجود دارد آزادی انتخاب اگر تحت نظارت کامل مرکزیت دولت قرار گیرد پایان می‌یابد. رابرت میخلز دانشجوی ماکس وبر بود و مبادرت به تعمیم نظر وی در قالب آن چیزی نمود که آن را اصطلاحاً "قانون آهنین الیگارشی" می‌نامید. در تعبیر وی هر کسی که از سازمان سخن می‌گوید از الیگارشی حرف می‌زند. در سازمان‌های بزرگ تر، قدرت الزاماً در دستان عده قلیلی متمرکز می‌شود.

-دولت‌ها، جنبش‌های اجتماعی و انقلاب‌ها

تاریخچه دولت مدرن حداقل از سده هجدهم به این طرف در ارتباط با جنبش‌های اجتماعی بوده است، می‌توان جنبش‌های اجتماعی را به عنوان شکلی از اقدامات جمعی در رابطه با کسب تغییرات بنیادین در بخشی از جوانب نظم موجود در جامعه تلقی نمود. جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی همانند بررسی و مطالعه دولت یا بورکراسی، مدیون تلاش‌های مبتکرانه ماکس وبر می‌باشد. وبر تأکید می‌نمود براینکه جنبش‌های اجتماعی نظم موجود را به چالش می‌کشند واز دیدگاه وبر جنبش‌های اجتماعی پویا هستند که موجبات لغو یا ابطال روش‌های رفتاری ثابت شده در جامعه را فراهم می‌سازد. در دوران پیشا مدرن انواع متنوعی از نهضت‌ها و جنبش‌های اجتماعی وجود داشته، از این رو کوهن (کوهن، ۱۹۶۲) تأثیر جنبش‌های هزارساله رادر قرون وسطی بررسی کرده بودند. غالباً چنین جنبش‌هایی اهداف مذهبی بنیادین داشت واز ارزیابی تحقق حکومت خدا بر زمین الهام گرفته اند، اما بخش دیگری از جنبش‌های اجتماعی پیش از دوران مدرن اهداف سکولارتر داشتند. میان جنبش‌های مذهبی و سکولار جوامع سنتی از یک طرف و جنبش‌های اجتماعی طی دو سده گذشته، تفاوت کاملاً آشکاری دیده می‌شود. این تفاوت را می‌توان با توجه به تفکیک و تمایزی که برخی مولفان میان جنبش‌های آشوب گرایانه از یکسو و جنبش‌های مربوط به انقلاب و تحول اجتماعی از سوی دیگر مطرح شده، توضیح داده. طغیان و شورش دهقانان و رعایا خود نوعی آشوب تلقی می‌شود، که با وجود تلاش برای سرنگونی گروه نجبا و اشراف‌زادگان با فرایندهای مستمر و مداوم رفرف بنیادی درگیر نمی‌شود. از سوی دیگر جنبش‌های انقلابی عمدتاً به دنبال تغییرات اجتماعی سکولار بوده اند که این مساله مغایر با افکار و آمال مسیحیت در کتاب انجیل بود و نشان می‌دهد که این حرکت‌ها آن چنان هم از کتاب مقدس تأثیر نپذیرفته اند و چنین حرکت‌هایی صرفاً با مسائل حقوق شهروندی و مفاهیم برابری و دموکراسی مرتبط بوده است.

تیلی به دنبال تجزیه و تحلیل فرایندهای تغییر و تحول انقلابی در قالب یک گزارش کلی از بسیج حرکت اجتماعی در دوران مدرن بوده است. در واقع جنبش‌ها و حرکت‌های انقلاب اجتماعی ابزاری برای بسیج منابع و امکانات گروه‌هایی است که یادر چهارچوب یک نظم خاص سیاسی دچار تجزیه و اختلاف شده اند و یا از سوی مراجع دولتی به شدت سرکوب شده اند. از دیدگاه تیلی حرکت‌ها و جنبش‌های انقلابی زیر گروهی از اقدام جمعی در شرائطی است که وی آن را به عنوان حاکمیت چندگانه مطرح می‌نماید، به این معنا که دولت بنا به دلائل مختلف نظارت و کنترل کامل بر عرصه و قلمرویی که ظاهراً برآن حاکم است را ندارد. حاکمیت چندگانه، می‌تواند در اثر جنگ خارجی و یا شکاف و کشمکش سیاسی در سطوح داخلی و یا هردو ایجاد شود. از این رو انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه در وضعیتی روی داد که مداخله دولت در جنگ جهانی نخست موجب شکاف عمیق سیاسی داخلی و از دست دادن اراضی و سرزمین‌ها شده بود.

غالباً این وضعیت با ناتوانی دولت در تامین مایحتاج و نیازهای بخش‌های وسیعی از جمعیت که دولت بیشتر از آن‌ها در تامین مایحتاج و نیازهای بخش‌های وسیعی از جمعیت که دولت بیشتر از آن‌ها را تامین می‌کرده همراه است. برای مثال درایتالیا در پی بازنده شدن در جنگ جهانی، نخست در به خوردن بسیج عمومی که بیش از دومیلیون نفر را در برمی گرفت، در کنار حذف عجلولانه نظارت و محدودیت‌های زمان جنگ در رابطه با مایحتاج عمومی و نرخ مواد غذایی و رشدو شکوفایی حرکت‌های رادیکال در دوجناح چپ و راست را نمایان ساخت، اما فرضیه اصلی در نظریات اسکاچپول به گونه ایی دیگر است. تیلی چنین فرض می‌نمود که حرکت انقلابی به واسطه تعقیب و پیگیری آگاهانه منافع هدایت می‌شود و علاوه براین روش تغییر و تحول انقلابی هنگامی موفق می‌شود که متضمن تحقق این منافع باشند، اما اسکاچپول این حرکت‌ها را از نظر اهداف ابهام‌آمیز وسائل تلقی می‌نمود. اسکاچپول براین باور است که تغییر و تحول وسیع گسترده پیامد اهداف جزئی‌تر گروه‌هایی است که نا آگاهانه به دنبال آن بودند، انقلاب‌های اجتماعی در دنیای مدرن به دنبال ظهور تغییر شرایط بنیادین در یک رژیم از پیش موجود ناشی می‌شود، اسکاچپول دراین رابطه به انقلاب‌های فرانسه، روسیه، چین اشاره نموده است. همچنین شرائط بین‌المللی را در رابطه با ایجاد شرائطی که می‌تواند موجب انقلاب اجتماعی شود حائز اهمیت است.



تز اسکاچپول این است که بحران‌های انقلابی هنگامی روی داده‌اند که دولت‌های ثابت و پابرجا که در هر سه مورد حکومت‌های سلطنتی بوده‌اند از پاسخگوئی به شرائط و مقتضیات متحول بین‌المللی ناکام مانده‌اند، مراجع و مقامات دولت نمی‌توانستند دست به اصطلاحات داخلی بزنند یا توسعه اقتصادی سریع ایجاد نمایند تا از این طریق بتوانند در برابر تهدیدات نظامی سایر کشورها که به گونه‌ای موفقیت‌آمیز به این تغییرات دست یافته‌اند مقابله نمایند. فشارهای حاصل از بحران‌ها و کشمکش‌های روبه‌گسترش داخلی را به صورتی تشدید نمودند که موجب از هم پاشیدن نظام موجود باشد، اما به تعبیر اسکاچپول و بروز شرائط و موقعیت‌های انقلابی به علت فعالیت‌های آگاهانه برای رسیدن به این اهداف نبوده است، احتمال دارد بحران‌های سیاسی در اثر انقلاب به این دلیل بروز نمودند که حکومت‌های پادشاهی تحت فشارهای دوگانه‌ای قرار گرفته بودند، از یکسو تشدید رقابت‌های نظامی و واکنش‌های مستبدانه از طریق نهادهای سیاسی و نظام طبقاتی موجود. تاکید، اسکاچپول بر این است که انقلاب‌های مهم اجتماعی هدف نهایی حرکت‌های سازمان یافته و آگاهانه نمی‌باشد. به نظر وی دونوع اپوزیسیون وجود دارد که از همدیگر متمایز هستند: ۱- اپوزیسیون که به دنبال تغییر و تحول اجتماعی آگاهانه و هدفمند است. ۲- تغییر و تحول اجتماعی که از جابجایی بنیادین ناشی می‌شود.

بررسی جنبش‌های اجتماعی

در مورد جنبش‌های اجتماعی در اوایل قرن بیستم نگرش‌های متفاوتی وجود دارد از قبیل: رویکرد مارکسیستی و رویکرد کارکردی ساختاری و رویکرد تلفیقی. در عین حال از اواسط قرن بیستم به این سو، جنبش‌های اجتماعی جدید بروز نمودند که تبیین و تحلیل آن‌ها با مدل‌های مذکور میسر نبود. در آمریکا سه دیدگاه اصلی رفتار جمعی برگرفته از مکتب شیکاگو و تعامل محور، بسیج منابع و فرایند سیاسی رواج یافتند. در اروپا نیز نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی طرح و تشدید شد که مبانی مارکسیستی جنبش‌های اجتماعی رازیر سوال برد، محققان، اینک از رویکردهای آمریکایی و اروپایی در مطالعه جنبش اجتماعی بحث می‌نمایند، البته این نگرش‌ها نقاط اشتراکی دارند. در نگرش مارکسیستی به طور عام، جنبش‌ها، بخشی از انقلاب به حساب می‌آیند و به عبارت دیگر، جنبش‌ها در ذیل نظریه انقلاب قرار می‌گیرند، به گمان محققان مارکسیست انقلاب‌ها نیز به دلیل بروز تعارض در روابط روبنا (روابط تولیدی) و زیربنا (شیوه تولید) وقوع می‌یابند و موتور محرکه تاریخ به سمت تکامل می‌باشند. انقلاب‌ها خارج از اراده بشری بوده و بنیان آن‌ها خود آگاهی یک طبقه بزرگ (پرولتر) از مأموریت تاریخی اش برای تغییر روابط تولیدی و تصحیح توزیع اقتصادی است. در نگرش کارکردی، جنبش‌ها بیان‌گر بروز عدم تعادل در سیستم جامعه هستند که در نهایت به بروز سطح بالاتری از تعادل می‌انجامد، یعنی جامعه، همواره در حال تعادل است و جنبش یا انقلاب، مبین بروز اخلال موقت در این تعادل است.

در نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی از دومقیاس استفاده می‌شود: ۱- عمق تغییری که جنبش‌ها خواستار آن هستند. (تغییرات رادیکال یا ظاهری و صوری). ۲- تعداد اهدافی که برای تغییر انتخاب می‌کنند (آماج آن‌ها تغییرات محدود و اندک است و یا کثیر و بی شمار)

از تلاقی این دو معیار چهار نوع جنبش را می‌توان استخراج نمود

۱- جنبش‌های اجتماعی آلترناتیو: کم‌تهدیدترین جنبش‌ها برای نظم مستقر بوده و خواهان تغییرات اندک و محدود در بخش کوچکی از جامعه هستند مانند جنبش نگه داری از فرزند برنامه‌ریزی شده که خواستار جدی گرفتن نتایج روابط جنسی و کنترل موالید برای افرادی بود که در سنین فرزندآوری قرار دارند.

۲- جنبش‌های اجتماعی رستگارخواهی: که خواهان تغییرات رادیکال در عده‌ای معدودند، مانند گروه‌های بنیادگرای مسیحی که خواستار تغییر دین بوده و وضع خویش را تولد مجدد می‌دانند.

۳- جنبش‌های اجتماعی اصلاح‌گر: هویتشان تغییرات اجتماعی محدود بوده ولی همه را آماج تغییر قرار می‌دهند، جنبش تنوع فرهنگی و قبول وضعیت چند فرهنگی، ابتکاری سیاسی و آموزشی بود که برابری اجتماعی را برای همه گروه‌های قومی و نژادی می‌خواستند. این گونه جنبش‌ها در داخل سیستم عمل می‌نمایند ولی می‌توانند متریقی یا ارتجاعی باشند. (حفظ وضع موجود یا اعاده سنن متروک)

۴- جنبش‌های انقلابی: خواستار عمیق‌ترین و شدیدترین تغییرات برای کل جامعه بود و گاه حالت اتوپایی دارند. پیروان این قبیل جنبش‌ها، نهادهای موجود را فاسد و معیوب دانسته و طرفدار دگرگونی رادیکال آن‌ها می‌باشند، حتی برخی از گروه‌های



طرفدار محیط زیست نیز در این مقوله قرار می‌گیرند. زیرا خواهان تغییر اساسی نوع نگاه بشر به طبیعت و محیط زیست هستند تا سیاره زمین محفوظ بماند.

جنبش‌هایی که از دهه ۱۹۶۰ به این طرف عمدتاً در جوامع اروپای غربی و آمریکای شمالی سر برآوردند، بر خلاف اسلاف قرن نوزدهمی خود بسیار وسیع، گسترده و متنوع بوده‌اند و طیف عظیمی از نیروها و گروه‌ها را دربرمی‌گیرد. از جمله جنبش‌های دانشجویی، حقوق مدنی، جنبش زنان، جنبش زیست محیطی، جنبش صلح، جنبش نژادپرستی، جنبش طرفداران حقوق بومیان، جنبش حمایت از حقوق کودکان و زنان، گروه‌های مخالف تولید و تکثیر استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی و نظایر آنها.

در جنبش‌های دهه‌های شصت و هفتاد، کنشگران اجتماعی درگیر تعارض‌های جدید شده‌اند که کمتر برحسب شکاف‌های سیاسی عمده جوامع صنعتی تبیین می‌شوند. دورهیافت عمده و محوری این عصر یعنی مدل مارکسیستی و ساختاری کارکردی در تبیین این جنبش‌ها بانارسائی‌هایی روبرو شده‌اند. در واکنش به چنین نارسائی‌هایی بود که نظریه پردازان مختلفی تلاش نمودند تا ماهیت تحولات اجتماعی جدید و جنبش‌های نوین را بررسی نمایند.

به دلیل اینکه جنبش‌ها: الف- در طول چهل سال اخیر دستور کار سیاسی را عوض کرده‌اند و ب- ساختارهای موجود قدرت و دیدگاه‌های رایج را در جامعه به چالش کشیده‌اند. ج- زندگی اجتماعی ارائه داده‌اند و د- موجب دیدگاه‌های جدید در جامعه شناسی سیاسی شده‌اند.

اصطلاح جنبش اجتماعی توسط سن سیمون، در اوایل قرن ۱۹ ابداع شد. جنبش‌های اجتماعی نیرویی تلقی می‌شوند که مبادی جدیدی از قدرت و اقتدار را به همراه می‌آورند. سن سیمون معتقد به جمع شدن نخبگان علمی و روشنفکران و افراد دارای ثروت بود که با یکدیگر نظام اجتماعی را در حیطه عقلانی باز تنظیم می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی از دید کلاسیک‌های مانند مارکس و وبر و سن سیمون تجلی تغییرات ساختاری بنیادین بود. جنبش‌های اجتماعی را به عنوان نوعی آمادگی جمعی برای کنش از طریق آن، برخی از انواع تغییرات کسب می‌شود، برخی نوآوری‌ها پدید می‌آید یا برخی شرایط پیشین باز گردانده می‌شود، همان‌طور می‌توانیم جنبش‌های اجتماعی را به عنوان "نوعی داد و ستد جمعی جهت استقرار یک نظم جدید برای زندگی تعریف نماییم". (کینگ، ۱۹۸۸: ۲۱).

آنتونی گیدنز جامعه‌شناس معاصر انگلیسی و مشاور تونی بلر، جنبش اجتماعی را به عنوان کوشش جمعی برای پیشبرد منافع مشترک، از طریق عمل جمعی خارج از حوزه‌های نهادهای رسمی تعریف می‌نماید. درس‌ر، جنبش اجتماعی را هدف اندیشه شده و تعمدی تعداد زیادی از افراد می‌داند که هدف ایجاد تغییر با تلاش گروهی را دارند. (درس‌ر، ۱۹۶۹: ۴) باتامور جنبش اجتماعی را نوعی کوشش جمعی می‌داند که برای ایجاد یا مقاومت در برابر دگرگونی در جامعه‌ای که خود بخشی از آن را تشکیل می‌دهیم، به وجود می‌آید. (باتامور، ۱۳۶۸: ۵۶).

ویلسون، جنبش اجتماعی را کوششی آگاهانه، جمعی و سازمان یافته برای ایجاد یا مقاومت در برابر تغییرات گسترده در نظام اجتماعی از طریق ابزارهایی که نهادینه نشده‌اند می‌داند (کوهن، ۱۳۸۰). ویلسون این تعریف رسمی را با یک توصیف خلاقانه تر و تا حدی با بینش عمیق‌تر آغاز می‌نماید. "جنبش‌های اجتماعی هم قهرمان می‌پرورند، هم دلقک، جنبش‌های اجتماعی می‌کوشند تا مردم را از خود نفسانیتشان فراتر برده و شجاعت، تهور و نوع دوستی فارغ از نفسانیت را در آنها زنده کنند، مردان و زنان در جنبش‌های اجتماعی ملتهب از بی عدالتی، رنج‌ها و نگرانی‌هایی که در اطراف خود می‌بینند، از منابع موسوم نظم اجتماعی فراتر می‌روند، تا پیکار خود را با اهریمنان اجتماع آغاز کنند، در این راه آنها از خود فراتر می‌روند و مردان و زنانی دیگر می‌شوند. (کوهن: ۱۳۸۰).

بنا به تعریف بایرن (۱۹۷۷) جنبش‌های اجتماعی غیر قابل پیش بینی مانند جنبش‌های زنان همواره در جاهایی که زنان تحت بیشترین فشارها هستند، اوج می‌گیرد، غیر عقلانی که طرفدارانشان فارغ از منافع شخصی عمل نمی‌کنند، سازمان نیافته که آنها از رسمیت دادن، به سازمان خود اجتناب می‌کنند، حتی وقتی که انجام این کار مناسب به نظر برسد.

جنبش‌های اجتماعی به عنوان یکی از انواع رفتارهای جمعی و اعتراضی و به عنوان شبکه وسیعی از افراد، محافل و گروه‌های غیررسمی و رسمی، پدیده‌ای مختص جوامع مدرن هستند. جنبش‌های اجتماعی سعی دارند، آینده‌ها و برنامه‌هایی را در جامعه به مرحله اجراء بگذارند. آینده‌ها و اعتراضات جنبش‌ها ممکن است به سوی نقد سیاست‌های حکومت جهت گیری شده باشند و



یا به سوی نقد شیوه‌های زندگی روزمره که توسط نهادهای رسمی تبلیغ می‌شوند، هدف‌گیری شده باشد. در تقسیم‌بندی جنبش‌های اجتماعی می‌توان آنها را به سه دسته تقسیم نمود.

۱- دوره اول: دوره‌ای است که جنبش‌های اجتماعی تنها وسیله‌ای برای تغییرات سیاسی و اجتماعی در جامعه هستند، مانند جنبش‌های لیبرالی و مشروطه خواهی در قرن ۱۸ و ۱۹ در برابر محافظه کاران با هدف محدود نمودن قدرت حکومت‌های مطلقه، جنبش‌های کارگری پایان قرن بیستم که در برابر سرمایه‌داری صنعتی با هدف ایجاد دولت‌های رفاه به وجود آمد.

۲- دوره دوم: دوره‌ای است که ظاهراً دموکراسی‌های پارلمانی شکل گرفته و اقشار مردم از طریق نظام انتخاباتی سیستم رقابتی حزبی و قانون‌گذاری در پارلمان می‌توانند مطالبات خود را پیگیری کنند، اما پی‌گیری مطالبات به وسیله جنبش‌های اجتماعی در این دوره وقتی اتفاق می‌افتد که با جامعه با بحران‌های عمیق و اجتماعی روبرو است و با نهادهای حکومتی فاقد کارایی لازم برای نهادینه نمودن مطالبات مردم هستند.

۳- دوره سوم: جنبش اجتماعی به عنوان امری پذیرفته شده و خصوصیت دائمی جوامع فرض می‌شوند و تغییرات سیاسی و اجتماعی، فقط در قالب و از طریق سلسله مراتب نهادهای بزرگ حکومتی و حزبی جستجو می‌شود، به بیان دیگر سازو کارهای دموکراسی پارلمانی مانند نظام حزبی و انتخابات به عنوان شرط لازم برای تغییرات سیاسی، اجتماعی فرض می‌شود، ولی شرط کافی آن بستگی به حضور انواع جنبش‌های اجتماعی دارد. مانند زمانی که جنبش‌های دانشجویی، زنان، صلح، محیط زیست در کنار سایر سازو کارهای دموکراتیک در اروپا و آمریکا ظهور نمودند.

ویژگی جنبش‌های اجتماعی جدید

جنبش‌های اجتماعی جدید دارای منظومه معینی از ویژگی‌ها و مختصات برجسته دیگر نیز هستند که آن‌ها را از جنبش‌های پیشین متمایز می‌نمایند. این ویژگی‌ها در اکثر جنبش‌های اجتماعی در چهار دهه گذشته رخ داده است، به تعبیر کیت نش، جنبش‌های اجتماعی جدید دارای این خصوصیات هستند: ۱- غیر ابزاری هستند، یعنی نماینده منافع مستقیم گروه‌های اجتماعی خاص نیستند، بلکه بیان‌کننده علائق و نگرانی‌های جهان شمول و اغلب اعتراض آمیز نسبت به وضعیت اخلاقی هستند. (کیت نش: ۱۳۸۲، ۱۳۱).

۲- سمت و سوی این جنبش‌ها عمدتاً معطوف به جامعه مدنی است تا دولت به همین دلیل بخش اعظم فعالیت‌ها و دغدغه و اقدامات آنان در راستای بسط و گسترش حوزه‌های کارکردی، جامعه مدنی در بخش‌های زیست محیطی، فرهنگی، تفریحی، نهادها، افکار عمومی و... صورت می‌گیرند. آن‌ها به کارکردهای نهادهای اداری، دولتی و نیز منظومه‌های قدرت و سیاست حاکم توجه چندانی ندارند، بلکه موضع چالش گرایانه و اعتراض آمیز در قبال فرایندهای اقتدارآمیز اتخاذ می‌کنند.

۳- این جنبش‌ها به شیوه‌های غیررسمی، باز و انعطاف‌پذیر سازمان دهی شده اند و حداقل در بعضی از زمینه‌ها از سلسله مراتب بوروکراسی و حتی گاهی اوقات قرارداد شرائطی برای عضویت اجتناب می‌کنند. (نش، ۱۳۸۲: ۱۳۲).

۴- این جنبش‌ها، به شدت به رسانه‌های جمعی نظیر نشریات، روزنامه‌ها، مقالات، شبکه‌های اینترنت، ماهواره‌ها و نظایر آن متکی هستند و از طریق آن‌ها درخواست‌هایشان را مطرح می‌نمایند، اعتراض آنها نمایش داده می‌شود و اندیشه‌هایشان برای تسخیر اندیشه و احساس عمومی به گونه‌ای موثر بیان می‌شود. (نش، ۱۳۲).

۵- از دیگر ویژگی‌های جنبش اجتماعی جدید که به نحو متمایزی از وضعیت پیشین است و به خصوص در جنبش‌های زیست محیطی تبلور یافته است، علاقه عام به کالاهای عمومی می‌باشد. کالاهایی مانند کیفیت هوا، کاهش ترافیک که هیچ طبقه‌ای نمی‌توانست ادعای دسترسی به آن را داشته باشد، براساس چنین امری بود که جنبش سبزها به منظور دفاع و حمایت از محیط زیست سالم با تسلیحات هسته‌ای و دفع زباله‌های هسته‌ای مخالفت نمودند.

۶- گفتمان جنبش‌های جدید برخلاف جنبش‌های قدیمی فراگیر نیستند، اهداف، راهکارها و برنامه‌ها و مطالبات محدودتری را دنبال می‌نمایند، مانند گفتمان‌های جنبش زنان و حقوق مدنی.

۷- در جنبش‌های جدید "هویت یابی" اعضای فی‌الفسه امری مطلوب است. در این جنبش‌ها "معنا بخشی" به جنبه‌های شخصی زندگی و اهداف غیر مادی نسبت به سایر انگیزه‌ها در جنبش از اهمیت زیادی برخوردار است. فرهنگ به عنوان مسئله‌ای که از طریق آن هویت، شیوه‌های زندگی و ساختارهای اجتماعی تغییر و تثبیت می‌شوند مورد توجه قرار می‌گیرند.



۸- جنبش‌های جدید اغلب غیر متمرکز، پراکنده و کوچک هستند و به راحتی می‌توان عضو این جنبش‌ها شد و از آن خارج شد، عمل مستقیم طرفداران جنبش بدون نقش محوری سازمان‌های جنبش یکی از شیوه‌های اصلی این جنبش‌هاست. همچنین این جنبش‌ها تاکید بسیار بر شیوه‌های جدید زندگی، طرفداری از جامعه مدنی به مانند عرصه دربردارنده دولت و جامعه (افراد و گروه‌ها)، دفاع و تلاش در جهت دموکراتیزه نمودن جامعه مدنی به نحوی که تمایز ساختاری را پذیرا باشند و همگرایی نظام‌های سیاسی و اقتصادی را تصدیق نمایند، دارای اهداف بیشتر اجتماعی و فرهنگی هستند تا سیاسی، بستر رویش این نوع جنبش‌ها در جامعه مدنی است و این جنبش‌های نوین نشان از حرکت از جامعه صنعتی به فراصنعتی هستند و همچنین غیرایدئولوژیک و گفتمان محور هستند.

اصطلاح جدید در جنبش‌های اجتماعی به این موضوع اشاره دارد که به جدید بودن جنبش‌های اجتماعی در پایان دهه‌ی ۱۹۶۰ و مخصوصاً جنبش‌های دانشجویی در عرصه‌ی سیاست اشاره دارد.

منظور از زمینه اجتماعی جدید در مورد جنبش‌های جدید اجتماعی عبارت است از: طیفی از نگرش‌ها رادبرمی گیرد. از تغییر ساختار طبقاتی کشورهای پیشرفته تا دگرگونی جامعه از مدرنیته صنعتی به پسا صنعتگرایی و پسا مدرنیته.

کارکردهای جنبش‌های اجتماعی

در جنبش‌های اجتماعی چهار کارکرد به شرح زیر برقرار است: الف- کارکرد رابطه یا میانجی بودن: جنبش‌های اجتماعی در واقع وسیله ارتباطی موثری در مشارکت محسوب می‌شوند، با این کارکرد اعضاء جنبش و سایرین می‌توانند با مشارکت در کنش‌های تاریخی جوامع خود، منافع خود را حفظ نمایند و بر پایه ایده‌های خود ارزش نهند. ب- کارکرد آگاهی بخش به جنبش‌های اجتماعی همواره موجب ایجاد شعور جمعی راستین در یک جامعه یا بخشی خاصی از یک جامعه می‌شود. ج- کارکرد ایجاد فشار: جنبش‌های اجتماعی با فشار بر نخبگان قدرت بر توسعه تاریخی جوامع اثرگذار می‌باشند، این فشارها ممکن است به طیف‌های مختلف عمل کنند از قبیل: مبارزات انتخاباتی، تاثیر بر افکار عمومی، تهدید به اعتصاب، تحریم و تظاهرات و... (گی روشه، ۱۳۷۷: ۱۳۷). د- کارکرد جامعه‌پذیری: جنبش‌های اجتماعی موجب شناساندن جامعه و ساخت‌های اجتماعی، ارزش‌ها و هنجارهای آن به اعضای این جنبش‌ها و سایرین می‌گردند. یکی از مهم ترین کارکردهای جنبش اجتماعی در این است که نیروهای جدید را به عرصه زندگی و فعالیت سیاسی، اجتماعی وارد کرده و از این طریق توان عمومی جامعه را افزایش می‌دهند. شواهد نشان می‌دهد که توسعه آمرانه به توسعه همه جانبه و پایدار نمی‌انجامد و از این منظر هرگز نمی‌تواند باعث رشد و توسعه و توان عمومی جامعه شود و افزایش توان اجتماعی از طریق تغییر در وضع موجود به وسیله جنبش‌های اجتماعی است.

دیدگاه‌های تئوریک در مورد جنبش‌های اجتماعی

دو سنت اصلی برای تحلیل جنبش‌های جدید اجتماعی وجود دارد: نظریه بسیج منابع و نظریه‌ی جنبش‌های اجتماعی جدید، نگرش‌ها به زمینه‌های اجتماعی جدید جنبش‌ها مبتنی است بر زمینه‌ی جدید اجتماعی بر حسب تغییر در ساختار طبقاتی جوامع سرمایه‌داری پیشرفته یا دگرگونی جامعه از مدرنیته صنعتی به پسا صنعت گرایی و پسامدرنیته. کلاس اوفه زمینه‌های ظهور جنبش‌های جدید را عبارت می‌داند از: رفاه نسبی سوسیال دموکرات، سطوح بالای آموزش و رشد بخش خدماتی. از دید کلاس اوفه کسانی که به جنبش‌های جدید می‌پیوندند عبارتند از: طبقات متوسط جدید به ویژه کسانی که در استخدام دولت هستند، گروه‌های کالایی نشده نظیر دانشجویان، زنان خانه دار و دریافت کنندگان خدمات رفاهی خیریه که این عده محتمل ترین گروه‌هایی هستند که از عناصر غیرعقلانی نظام سرمایه‌داری معاصر آگاهی می‌یابند و به طور مستقیم نقائص آن را تجربه می‌کنند. نحوه ارزیابی کلاس اوفه از سیاست جنبش‌های جدید عبارت است از: ۱- از آنجا که عوامل تعیین کننده ساختاری مشخصی برای مشارکت در جنبش‌های اجتماعی وجود دارند، این سیاست، سیاست طبقاتی است، اما از آنجا که برخلاف جنبش‌های طبقاتی سابق، تقاضاهایی برای منافع خاص خودش مطرح نمی‌کند، سیاستی به نیابت از یک طبقه نیست. مدل‌هایی نظیر مدل رفتار جمعی یا فشارهای ساختاری اسملسر و همچنین مدل‌هایی مانند نظریه بسیج منابع چارلز تیلی جزء نظریه‌های کارکردگرایی جنبش اجتماعی هستند.

-مدل رفتار جمعی یا فشارهای ساختاری اسملسر در مورد جنبش‌های اجتماعی



از نظر اسملسر، جامعه‌شناس آمریکایی، جنبش‌های اجتماعی نتیجه فرعی تحول اجتماعی بسیار سریع آهنگ می‌باشند و به بیان دیگر، درسیستمی که زیرسیستم‌های آن متوازن هستند، رفتار جمعی اعتراضی، بیانگر وجود تعارضاتی است که مکانیسم‌های ایجاد تعادل مجدد اجتماعی نمی‌توانند آن‌ها را کنترل کنند، اسملسر شش عامل موثر دربروز جنبش‌ها را عبارت می‌داند از: بروز مشکلات مهم، فشار ساختاری نظیر محرومیت نسبی و دیگر اقسام فشارها، رشد و انتشار تبیین منسجم از مشکلات موجود و راه حل‌های آن تا مردم ناراضیتی خویش را به هدفی معطوف نمایند. عوامل ایجاد کننده ناراضیتی شتاب دهنده باعث برانگیختن اقدام جمعی می‌شود، بسیج برای عمل که به صورت اعتراضی، راهپیمایی‌ها و نشر اعلامیه و ایجاد ائتلاف و... صورت می‌گیرد. فقدان کنترل اجتماعی قوی، یعنی رفتار مسئولین، که اگر به صورت مصمم دست به سرکوب بزنند، امکان تضعیف یا تخریب جنبش وجود دارد. برای مثال اعتراضات تین آن من در چین به سال ۱۹۸۸ می‌توان اشاره نمود که در آن، طرفداران دموکراسی کم و بیش با سرکوب شدید حکومت تضعیف شدند. در مقابل، اتخاذ استراتژی عدم مداخله و عدم سرکوب گورباچف در اروپای شرقی، از عوامل اصلی موفقیت جنبش‌های دموکراسی خواهی در این مناطق بود.

-نظریه بسیج منابع

نظریه بسیج منابع و جنبش اجتماعی، بر این نگرش لیبرال متکی است که پدیده‌های اجتماعی نتیجه‌ی تصمیمات و کنش‌های فردی هستند، این نظریه بر مبنای فرضیات نظریه "انتخاب عقلانی" مطرح شد که براساس آن مشارکت فرد در جنبش‌های اجتماعی عقلانی است. از نظر تیلی نسبتی که بین جنبش کارگری و دولت مدرن است آن است که این دو باهم توسعه یافتند و بنابراین دولت مدرن بیش از هر جنبش دیگر به جستجوی دغدغه‌های کارگران برمی آید. جامعه شناسی نیز بر دولت به عنوان جایگاه سیاست مدرن و بر جنبش کارگری به عنوان نیروی سیاسی مسلط تمرکز دارند. در جنبش‌های اجتماعی اصطلاحی مطرح است به نام "حرفه ایی شدن سازمان جنبش" که عبارت است از اینکه اغلب متخصصان سیاست اجتماعی و حقوقی که در درون موسسات حکومتی و خصوصی کار می‌کنند قبل از هر چیز به برنامه‌ها و سیاست‌ها متعهد هستند و نه به یک سازمان خاص یا حرفه شان. این فرصت‌های حرفه ایی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ به رشد سرمایه‌گذاری در امور مورد نظر جنبش‌ها پیوند خورد.

نظریه بسیج منابع با زیربنای عقلانی با نظریه‌های پیشین جامعه‌شناسی آمریکایی که شرکت در جنبش‌ها را ناشی از انگیزهای روانی و واکنش‌های غیر عقلانی به شرائط اجتماعی می‌دانستند. اعتراض نظریه بسیج منابع به نظریه‌هایی که شرکت در جنبش‌ها را به سبب ناراضی‌های اجتماعی معرفی می‌کنند از آنجاست که همواره ناراضی‌ها در جامعه وجود دارد، صرف وجود آن نمی‌تواند مشارکت در کنش جمعی را توضیح دهد، چارلز تیلی نظریه‌پرداز بسیج منابع است، کتاب وی عبارت است از "از بسیج تا انقلاب" برای بررسی ساختارهای فرصت سیاسی، از نظر تیلی درباره نقش دولت در مورد جنبش‌های اجتماعی است، از نظر وی دولت به عنوان قدرتمندترین بازیگر سیاسی به طور گزینشی جنبش‌های اجتماعی و فعالیت‌هایشان را براساس منافع نخبگان دولتی سرکوب یا تسهیل می‌کنند. از نظر تیلی برخی جنبش‌ها توسط دولت سرکوب می‌شود، مانند سازمان‌های تروریستی (سازمان‌هایی که مستقیم با دولت مخالفت می‌کنند و سازمان‌های قانونی که در خط مشی‌هایشان تغییراتی را ایجاد می‌نمایند و غیر قانونی می‌شوند). جنبش‌های اجتماعی از نظر تیلی، امکان دارد که چهار سرنوشت ممکن برای آن‌ها پیش بیاید که عبارت است از انحلال در نتیجه سرکوب دیگری، جذب آن در یک حزب سیاسی و ایجاد یک گروه فشار که بر حکومت تاثیر می‌گذارد و ایجاد یک حزب سیاسی جدید و احتمالاً موقتی. تیلی جنبش‌های اجتماعی جدید را شامل جنبش‌های ملی می‌داند تا آن‌ها را از جنبش‌های کمتر سازمان یافته و محلی قرن هفدهم و قبلتر جدا نماید. ظهور جنبش‌های ملی از نظر تیلی رشد سیاست انتخاباتی و افزایش دسترسی مردم به فرایند سیاسی است. منابع کنش جمعی از نظر "تیلی" عبارت است از همه‌ی روشهایی که به وسیله آنها یک گروه از منابع برای رسیدن به یک هدف مشترک استفاده می‌کند. منابع کنش جمعی از نظر تیلی در آمریکای قرن بیستم عبارت است از: اعتصاب (دادخواست) سازمان دادن گروه‌های فشار، شورش و شکستن ماشین‌ها. اندیشه‌های تیلی در سنت نظریه بسیج منابع قرار دارد. محققانی مانند چارلز تیلی و اوبرشال، معتقدند که جنبش‌های اجتماعی پدیده‌هایی حسابگرانه، هدفمند، سازمان یافته هستند. به عبارت دیگر، جنبش‌ها از محاسبه سود و زیان و هزینه و فایده برمی‌خیزند و هنگامی که ناراضی‌ها از وضع موجود، وجود دارد و تعارض منافع و اختلافات ایدئولوژیک به وجود آمده است، تلاش می‌شود تا ناراضی‌ها به بسیج تبدیل شود و از این بسیج برای کسب منافع استفاده می‌شود. بسیج نمودن، هم



محتاج منابع مادی است و هم غیرمادی مانند تعهد اخلاقی، اعتقاد، اقتدار و مانند آن، این منابع براساس حسابگری ارزیابی عقلانی، بین اهداف مورد نظر توزیع می‌شوند. در کنار تعارضات، قابلیت جنبش برای سازماندهی نارضایتی، کاهش هزینه‌های فعالیت، ایجاد و استفاده از شبکه‌های همبستگی و رسیدن به اجماع، از عوامل مهم بسیج به حساب می‌آیند. منابعی که جنبش در اختیار دارد، بر تاکتیک‌های آن و نتایج اقدامات جنبش تاثیر می‌گذارند. مدل بسیج منابع تیلی، به اغراق در باب عقلانیت، حسابگری در جنبش‌ها و ناچیز شمردن نقش احساسات و عواطف و همچنین غفلت از ریشه‌های ساختاری منازعات متهم شده است.

نظریه بسیج منابع متکی بر یک نگرش لیبرالی است. این نظریه به بدان جهت لیبرال است که روش مطالعه آن مبتنی بر روش فرد گرایی و روش شناسانه است ضمن آنکه این نظریه دولت را عرصه سیاست به معنای دقیق کلمه تلقی میکند. علاوه بر آن، این نظریه به طور سنتی جنبش‌های اجتماعی را به مثابه بازیگران سیاسی تلقی میکنند و آن را دنباله سازمان سیاسی سنتی مثل: احزاب سیاسی و گروه‌های فشار می‌دانند. این نظریه معتقد است که پدیده‌های اجتماعی، نتیجه تصمیمات و کنش‌های فردی هستند.

۲- نظریه بسیج منابع بر مبنای فرضیات انتخاب عقلانی استوار شده اند وبا نظریات جامعه شناسی آمریکایی به مخالفت برخاسته‌اند.

نظریه بسیج منابع در مقابل نظریه محرومیت نسبی قرار می‌گیرد. ۳-

۴- نظریه پردازان بسیج منابع، یک ردیه خیلی ساده وقانع کننده بر نظریات جنبش اجتماعی وارد می‌کنند وجنبش را نتیجه نارضایتی اجتماعی می‌دانند.

۵- آنان معرفت شناسی واقع گرا وفرضیات عقل گرایی را می‌پذیرند.

۶- آنان عقاید جامعه شناسی کنش متقابل، اروینگ گافمن را می‌پذیرند.

پس منابع نظری بسیج منابع همان، معرفت شناسی واقع گرا وفرضیات عقل گرایی و کنش متقابل، اروینگ گافمن می‌باشند.

نظریه پردازان عمده نظریه بسیج منابع عبارت اند از:

مانکور اولسون-اوبرشال- مایر زالد- جان مک کارتی- چارلز تیلی- سیدنی تارو- دیویداسنو

▪ مانکور اولسون ونظریه بسیج منابع

مهمترین کتاب در زمینه بسیج منابع، کتاب منطق کنش جمعی مانکور اولسون است.

نظریه رفتار اجتماعی در این کتاب، بر اساس دو فرضیه اقتصاد نو کلاسیک است.

۱- انتخاب‌های اجتماعی را باید بر حسب اولویت‌های فردی توضیح داد.

۲- افراد عقلانی عمل می‌نمایند تا منافعشان به حد اکثر و ضرر هایشان به حد اقل برسد.

▪ اوبرشال و نظریه بسیج منابع

اوبرشال معتقد است که بسیج فرآیند هایی است که به وسیله آنها گروه‌ها منابع را برای تعقیب اهدافشان مدیریت می‌کنند.

▪ مایر زالد و جان مک کارتی در نظریه بسیج منابع

۱- نظریه بسیج منابع به وسیله دو جامعه شناس به نام‌های مایر زالد و جان مک کارتی توسعه بیشتری یافت.

۲- مک کارتی و مایر زالد، فرضیات نظریه انتخاب عقلانی وعقاید اولسون را در باره ناساز گاری اساسی نفع شخصی وکنش جمعی را پذیرفتند.

۳- این دو بر سازمان جنبش اجتماعی تمرکز نموده ومعتقد بودند که چنین سازمان هایی بودند که باعث رشد جنبش‌های اجتماعی در دهه ۱۹۶۰ گردیدند.

۴- این دو اعتقاد دارند(مایر زالد وجان مک کارتی) که سازمان جنبش اجتماعی باعث توسعه فرصت‌های حرفه‌ای برای افراد شده اند.

۵- آنها می‌گویند، متخصصان سیاست اجتماعی، به برنامه‌ها و سیاست‌ها متعهد هستند، نه به یک سازمان خاص یا به حرفه‌شان.

۶- آنها نظریه بسیج منابع رادر چارچوب مشروعیت، پول، کار حامیان و امکانات سازمان‌بندی می‌کنند.

۷- پول برای آنها منبع مهمی است و عاملی مهم برای توسعه فعالیت‌های جنبش‌های اجتماعی است.

۸- افزایش ثروت طبقات متوسط به فراهم کردن منابع کمک می‌کند.

۹- سازمان‌های جنبش اجتماعی با یکدیگر رقابت می‌کنند تا هواداران را به اعضا تبدیل کنند.

۱۰- نفع برندگان بالقوه دیگری است که مایر زالد و جان مک کارتی آن را متمایز می‌کنند. این گروه از فعالیت‌های جنبش بهره برداری می‌کنند.

۱۱- عقیده زالد و مک کارتی تز اولسون را واژگون کرد.

در نظریه لوبون و اسملسر کنش جمعی عبارت است از اینکه مرتبط با فوران رفتار خارج از کنترلی تلقی می‌شود که نتیجه ناکارکردی اجتماعی است و انگیزه گسترش این اندیشه علاقه به جلوگیری از ظهور جنبش‌های فاشیستی و اقتدارگرایانه بود.

نظریه محرومیت نسبی که این نظریه برخلاف نظریه بسیج منابع است، براساس این نظریه اعتراض نتیجه‌ی رشد سریعتر انتظارات نسبت به فرصت‌های واقعی است، به طوری که گروه‌هایی که خود را حاشیه‌ای و فاقد نفوذ می‌پندارند مانند دانشجویان معترضان به وضعیت حقوق مدنی و زنان برای رفع این نارضایتی به کنش‌های جمعی روی می‌آورند. علت کنش اجتماعی ساختاری نیست.

زالد و مک کارتی از حرفه ایی شدن سازمان جنبش به عنوان یکی از عوامل اصلی رشد جنبش‌های جدید نام بردند و آن‌ها در زمینه نظریه بسیج منابع سخن از حرفه ایی شدن سازمان‌های اجتماعی می‌گویند. زالد و مک کارتی عامل شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی را بیش از هر چیز ابتداء حرفه ایی شدن سازمان‌های جنبش و سپس پول و افزایش عمومی سطح ثروت جوامع توسعه یافته که باعث رشد طبقات متوسط که قادر و مایل به فراهم نمودن منابع جنبش‌های اجتماعی هستند. اجزای جنبش‌های اجتماعی از دید زالد و مک کارتی عبارت است از هواداران، اعضا، نفع برندگان بالقوه و اعضای جنبش از نظر زالد و مک کارتی کسانی هستند که منابع جنبش را تامین کنند و هواداران جنبش از نظر زالد و مک کارتی عبارت است از کسانی که با اهداف جنبش همکاری دارند و هواداران آگاه از نظر زالد و مک کارتی عبارت هستند از کسانی که از منابع قابل ملاحظه ایی برخوردار بوده و پذیرای ادعاهای بیش از یک جنبش هستند، نفع برندگان بالقوه از نظر زالد و مک کارتی، کسانی هستند که می‌ایستند تا از فعالیت‌های جنبش بهره برداری کنند و ممکن است به هیچ دسته‌ی دیگر از هواداران گرایش نیابند مانند یک زن بی در آمد که اتفاقاً مخالف حقوق زنان است اما از مزایای پیروزی این جنبش بهره‌مند خواهند شد. فرضیات اصلی نظریه بسیج منابع عبارت است از: فردگرایی لیبرال. فرضیات اصلی نظریه‌ی جنبش اجتماعی جدید عبارت است از: مارکسیسم در نظریه بسیج منابع و جنبش اجتماعی جدید، از آن جا که هردو آن‌ها تمرکزشان برسیاست فرهنگی است و به هم می‌پیوندند. زالد و مک کارتی در مورد جنبش‌های اجتماعی به ایردهای اولسون در خصوص فقدان عقلانیت درکنش جمعی پاسخ می‌گویند، از نظرزالد و مک کارتی مشارکت اکثر افراد عملاً بی هزینه است ولی در مقابل منافع قابل ملاحظه ایی از نظر اشتغال و فرصت‌های حرفه ایی برای افراد فعال در جنبش فراهم می‌کنند.

▪ چارلز تیلی ونظریه بسیج منابع

چارلز تیلی از نظریه پردازان نظریه بسیج منابع است نام کتاب او: از بسیج تا انقلاب.

۱- تیلی به اهمیت دولت در نظریه بسیج منابع می‌پردازد.

۲- تیلی بر این اعتقاد است که دولت، قدیمی‌ترین بازیگر سیاسی است.

۳- این دولت به طور گزینشی جنبش‌های اجتماعی و فعالیت آنها براساس منافع نخبگان دولتی را سرکوب یا تسهیل می‌نمایند.

۴- دولت‌ها جنبش و سازمان مخفی را سرکوب می‌کنند. مثل سازمان تروریستی که باید سرکوب شوند.

۵- اما برخی جنبش‌ها تحمل گردیده وحتی تشویق می‌شوند تا حدی که به بخشی از دولت شهر تبدیل می‌شوند.

نکته مهم آن است که:

تیلی اعتقاد دارد که دولت آمریکا سه سرنوشت را برای جنبش اجتماعی رقم زده است که عبارتند از:

(۱) انحلال آن

(۲) جذب فعالیت‌های سازمان یافته به درون یک حزب سیاسی

(۳) ایجاد یک گروه فشار پایدار که بر حکومت و احزاب سیاسی تاثیر می‌گذارد.

در مجموع تیلی اعتقاد دارد که جنبش‌های امروزی به طرز بی سابقه‌ای سازماندهی شده‌اند. او این جنبش را، جنبش‌های ملی می‌نامد، تا آنها را از جنبش‌های کمتر سازمان یافته متمایز کند.

از جمله عوامل ظهور جنبش‌های ملی، منابع کنش جمعی است.

منابع کنش جمعی در بردارنده روش‌هایی است که افراد، برای رسیدن به هدف خود از آن استفاده می‌کنند.

▪ سیدنی تارو و نظریه جنبش‌های اجتماعی

سیدنی تارو به جنبش‌های اجتماعی در دوره‌های اعتراض و دوره‌های منازعه یاد می‌کند. تارو اعتقاد دارد که، جنبش‌های اجتماعی به طور فردی رخ می‌نمایند. یک موج عمومی نا آرام اجتماعی هستند. با برخی از وقایع پیش بینی ناپذیر تسریع می‌شوند. تارو اعتقاد دارد مردم هنگامی شورش می‌نمایند که ناراضی‌های جدیدی بر ناراضی‌های قدیمی افزوده گردد یا فرصت‌های سیاسی جدیدی به وجود آیند.

▪ تفاوت نظریه تیلی با مایر زالد:

(۱) تیلی فرضیات نظریه انتخاب عقلانی را رد می‌کند. نگرش او نگرش مارکسیستی رادیکال تری است.

(۲) نظریه ساختاری فرصت سیاسی، علت توسعه جنبش اجتماعی را سازمان رسمی نمی‌داند، بلکه توجه خود را به توسعه مقاومت در محیط‌های توده‌ای معطوف می‌کند.

▪ دیوید اسنو و نظریه بسیج منابع

نظریه دیوید اسنو در باب نظریه بسیج منابع، در باب چرخش فرهنگی در نظریه بسیج منابع می‌باشد، و چرخش فرهنگی قبل از هر چیز ناظر بر انتقاداتی است که بر نظریه بسیج منابع وارد شده است.

دیوید اسنو در تبیین انتقاد خود بر نظریه بسیج منابع بر این باور است که:

۱- اگر بپذیریم که افراد صرفاً در چارچوب منافع شخصی عمل می‌کنند، پس از این که مردم در ظرف اجتماع قرار دارند، غافل شده ایم.

۲- انتقاد دیگر به خاطر غفلت این نظریه از برداشت‌ها و تفاسیر بازیگران است.

اما منتقدین و افراد دیگر در دفاع از انتقادات اسنو، از مدل ذره انگارانه و عقل گرایانه دفاع کرده‌اند.

دیوید اسنو در تبیین نظریه خود از اصول و مبانی نظریه گافمن استفاده کرده است.

اسنو، بنفورد و گافمن بر این اعتقادند که بسیج در تعامل رو در رو و به شیوه‌ای که آن را بسیج خرد می‌نامند، رخ می‌دهد.

دو نکته محوری در نظریه بسیج منابع اسنو وجود دارد و آن این است که:

۱- دیوید اسنو اعتقاد دارد که افراد از طریق چارچوب‌ها، ناراضی‌ها را تعریف می‌کنند. این چارچوب‌ها مشتمل بر کنش جمعی هستند که در جهت بسیج اعضای جنبش‌های اجتماعی عمل می‌کنند.

نکته مهم در نظریه دیوید اسنو آن است که:

۲- او می‌گوید که از این که افراد چقدر با جهت‌گیری‌های جنبش هماهنگ باشند، باید چهار استراتژی را برای صف‌آرایی چارچوب وجود داشته باشد که عبارتند از:

الف (پل زنی چارچوب): الف- یعنی چارچوب‌ها از لحاظ ایدئولوژیک سازگار ولی از لحاظ ساختاری بی‌ارتباط هستند، به هم پیوند می‌خورند.

ب) تقویت چارچوب: که به شفاف‌سازی و تقویت مجدد می‌انجامد.



ج) بسط چار چوب.

دگر گون سازی چار چوب: که مجموعه‌ای از ایده‌های جدیدی را مطرح می‌سازد. د-

-نظریه فرایند سیاسی در مورد جنبش‌های اجتماعی

مهم‌ترین مفهوم در این دسته از نظریات، ساختار فرصت سیاسی است. منظور از این اصطلاح، بیان خصوصیات محیط خارجی و رشد جنبش‌های اجتماعی می‌باشد. فرایند سیاسی بیان می‌دارد که جنبش‌های اجتماعی، در حین اعتراض و به چالش کشیدن نظم سیاسی، باب‌ایگران مستقر در سیستم و نهادها وارد تعامل می‌شوند، سیدنی تارو مهم‌ترین نظریه پرداز فرایند سیاسی است محققان معتقدند که میزان باز یا بسته بودن سیستم سیاسی و امکان یا عدم امکان دسترسی به عرصه سیاسی رسمی، ثبات یا بی‌ثباتی ائتلاف‌ها و صف‌بندی‌های سیاسی، وجود متحدان بالقوه و موقعیت آن‌ها، منازعات سیاسی مابین نخبگان و درداخل نخبگان، میزان تحمل اعتراضات توسط نخبگان و نظائر اینها، اجزای ساختار فرصت سیاسی می‌باشند، این اجزاء به اشکال مختلف بر رفتارهای اعتراض‌آمیز و شکل‌گیری آن‌ها و تشکیل جنبش‌ها و به دنبال آن تعامل جنبش‌ها با سیستم سیاسی تاثیر می‌گذارند. این نظریه، از نظر کم توجهی به عنصر فرهنگ و نوآوری فرهنگی و تاثیر آن بر بعد سیاسی جنبش‌ها و یا حتی شکل دادن آن‌ها، آماج انتقاد واقع شده است. (قاسمی، ۶۶، ۱۳۸۶). سیدنی تارو مثال‌هایی از تاثیر مهاجرت بر جنبش‌های اجتماعی جدید ذکر می‌نماید که عبارت است از فلسطینیان نیورک، کردهای ترکیه در لندن، ایرلندیها در ماساچوست، الجزایری‌های در فرانسه و پنجابی‌های در تورنتو. سیدنی تارو اصطلاحی دارد به نام دوره‌های اعتراض یا دوره‌های منازعه است.

-نظریه دلاپورتا و ماریودانی (نگرش تلفیقی به جنبش‌های اجتماعی)

-ماریودانی درباره جنبش‌های اجتماعی شامل تلفیق هردو سنت بسیج منابع و جنبش‌های اجتماعی جدید است. جنبش‌های اجتماعی از نظر ماریو دانی عبارت است از شبکه‌های تعامل غیررسمی افراد، گروه‌ها و سازمان‌های درگیر در یک برخورد سیاسی یا فرهنگ مبتنی بر یک هویت جمعی مشترک. ماریو دانی تحلیل جنبش‌ها را با تعریف عملی آغاز نمود، زیرا معتقد بود عملاً کار کمی برای مشخص ساختن جنبش‌های اجتماعی به عنوان پدیده‌هایی متمایز از دیگر انواع کنش جمعی صورت پذیرفته است. دانی در تعریفش از جنبش‌های اجتماعی برخوردهای سیاسی و فرهنگی را از یکدیگر جدا نمود، به نظر دانی اصطلاح سیاسی به اشکال سنتی سیاست اشاره دارد که به هدف بسیج احزاب سیاسی و اعمال نفوذ برای تغییر قوانین انجام می‌گیرند و اصطلاح فرهنگی به سیاست مربوط به زندگی روزمره اشاره دارد. از نظر دانی جنبش‌ها بین دو سنت تحلیلی هستند که یکی: اهمیت تعاملات غیررسمی برای جنبش‌های اجتماعی و دوم هویت جمعی که مجموعه‌ای از اعتقادات مشترک و احساس تعلق رادر برمی‌گیرد و سوم اینکه برخورد اجتماعی با هدف تغییر اجتماعی و چهارم تمایز میان این کنش‌های جمعی با اشکالی مانند سازمان‌های غیررسمی با سلسله‌مراتبی. ویژگی منحصر به فرد یک جنبش اجتماعی از دید دانی عبارت است از: وجود یک هویت جمعی که از مرزهای هرگروه سازمانی واحدی گذر می‌کند و در عین حال تا حدی خاص بودن خود را حفظ می‌نماید، وضعیت اصلی در تحلیل‌های جنبش اجتماعی از دید دانی عبارت است از اینکه در هردو سنت کار کمی صورت گرفته که مشخص می‌نماید که چه چیزی جنبش‌های اجتماعی را از انواع کنش جمعی متمایز می‌نماید. دلاپورتا و دانی جنبش‌های اجتماعی را شبکه‌های غیررسمی، بر پایه باورهای مشترک و همبستگی می‌داند که از مساله‌ای تنش‌زا شروع شده و به اشکال مختلف اعتراض ختم می‌شود. (پورتا و دانی، ۱۳۸۳).

پورتا و دانی در کتاب خود با نام "مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی" برای جنبش‌های اجتماعی جدید چهار ویژگی اصلی را ذکر نموده‌اند: الف- شبکه تعامل غیررسمی: چنین شبکه‌هایی چرخش منابع اساسی عمل را (اطلاعات، تجربیات، تخصص‌ها، منابع مادی) مانند نظام‌های وسیع‌تر معنایی فراهم می‌کنند، لذا شبکه‌ها به ایجاد پیش زمینه‌هایی برای بسیج و فراهم ساختن نظم مناسب برای ارائه جهان بینی‌ها و سبک زندگی کمک می‌کنند.

ب- همبستگی و عقاید مشترک وجود عقاید و تلقی‌های مشترک، برای شکل‌گیری یک هویت جمعی ضروری است. آن‌گاه بابازنگری در ایده‌های موجود یا ابداع ایده‌های جدید این عامل مشترک و وحدت بخش را شکل می‌دهند.

ج- کنش جمعی مبتنی بر تعارضات: بدین معنا که کنشگران درگیر در یک جنبش اجتماعی درصدد ایجاد یا مخالفت با پدیده‌ای اجتماعی چه در سطح سیستمی یا غیر سیستمی می‌باشند.

د-به کارگیری اعتراض: جنبش‌های اجتماعی جدید به جای مشارکت در رای‌گیری و ارائه دیدگاه‌ها، فرایند عادی، همواره از اشکال مختلف اعتراض استفاده می‌نمایند. (پورتا و دیانی: ۱۳۸۳).

پورتا و دیانی معتقدند که جنبش‌های اجتماعی جدید دارای یک قالب سازمانی مشخص نیستند و هر چند در درون جنبش اجتماعی ممکن است احزاب و جریانات مختلفی حضور داشته باشند، به تعبیر دیگر آن‌ها معتقدند که تأکید بر شبکه غیررسمی، ارتباطی فضایی را برای کنشگران شرکت‌کننده در جنبش اجتماعی باز نگه می‌دارد که عضو هیچ سازمانی نیستند. امروزه کسانی که نظریه‌های جنبش اجتماعی را مطالعه می‌کنند، از فرضیات ناسازگار در نظریات جنبش اجتماعی جدید بهره می‌گیرند. ماریو دیونی از آن جمله است که از نظریات تلفیقی در تدوین نظریات خود بهره می‌جوید. ماریو دیونی در تبیین نظریات خود از منابع تلفیقی زیر بهره می‌جوید:

(الف) از نظریه: رفتار جمعی (ترنر و کیلیان)

(ب) نظریه بسیج منابع (زالد و مک کارتی)

(ج) نظریه فرایند سیاسی (چارلز تیلی-سیدنی تارو)

(د) جنبش‌های اجتماعی جدید (آلن تورن و آلبر)

نظریه پردازان اصلی جنبش‌های اجتماعی جدید

یورگن هابرماس - کرایک کالهن - کلاوس اوفه - اسکات - اینگلهارت - آلن تورن - آلبر تو ملوچی

ورگن هابرماس و جنبش‌های اجتماعی جدید

هابرماس جنبش‌های اجتماعی جدید را ناشی از تحولات در جوامع سرمایه‌داری می‌داند. او بر این اعتقاد بود که رشد اقتصاد مصرفی و دولت رفاه بورکراتیک، نتیجه‌ای جز شی گشتگی نداشته است. شی گشتگی حتی به درون زندگی خصوصی نیز راه یافته و نتیجه آن شد که جنبش‌های اجتماعی جدید ظهور نمایند. به اعتقاد هابرماس، جنبش‌های اجتماعی، اساساً برای دفاع از جهان زیست در مقابل شی گشتگی به وجود آمدند. هابرماس بر این اعتقاد است که توسعه دولت و بازار، انگیزه‌ها و ارزش‌های سنتی را تضعیف نموده است.

هابرماس زمینه ظهور جنبش‌های جدید را عبارت می‌داند از شی گشتگی، که نتیجه رشد اقتصادی مصرفی و دولت رفاه بورکراتیک پس از جنگ است، به درون آنچه در گذشته زندگی خصوصی نامیده می‌شد گسترش یافته، دفاع از زیست جهان در مقابل شی گشتگی و اداره‌ی بورکراتیک جهان، هابرماس راهکارهای نهایی جنبش‌های اجتماعی را عبارت می‌داند از افزایش عقلانیت ارتباطی و جنبش‌های اجتماعی مترقی با طرفداری از یک جامعه عادلانه تر و مشارکتی تر و جامعه‌ای که به گونه‌ای عقلانی تر سازمان یافته است، خواستار ج به نظر هابرماس توسعه‌ی دولت و بازار با انگیزه‌های سنتی نسبت دارد که انگیزه‌ها و ارزش‌های سنتی را تضعیف می‌نماید. مثلاً تسلیم و حرمت‌گذاری به سلسله مراتب منزلتی به وسیله‌ی رشد شایسته سالاری تضعیف شده است. از نظر هابرماس تعارض تضعیف ارزش‌های سنتی را از طریق عقلانیت ارتباطی به جای پذیرش سنتی و غیر عقلانی نظام است. از نظر هابرماس تعارض تضعیف ارزش‌های سنتی را از طریق عقلانیت ارتباطی که خواسته‌های جنبش‌های اجتماعی جدید است، جایگزین عقلانیت ارتباطی به جای پذیرش سنتی و غیر عقلانی نظام است. هابرماس به این جنبه‌های جوامع صنعتی نمی‌پردازد و عقاید هابرماس پیرامون جامعه صنعتی به عقاید مارکسیستی توسعه تاریخی پیوند خورد که براساس آن‌ها توسعه نتیجه تعارضات و بحران‌های سیستمی است و از آن دسته از جنبه‌های جوامع که با نگرش فوق تطبیقی ندارد غفلت ورزیده است. ایگزین شدن این عقلانیت ارتباطی به جای پذیرش سنتی و غیر عقلانی نظام هستند.

از دید اسکات برخی ویژگی‌های جنبش جدید عبارت است از بسط حقوق شهروندی به گروه‌های محروم و ایجاد یک دولت عقلانی شده از طریق به حداقل رساندن نابرابری‌های اجتماعی در جامعه مدنی و بسط پاسخگویی دولت نسبت به تصمیم‌گیری‌های عقلانی.

اسکات بر این اعتقاد بود که:

۱- ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی، جنبه‌های مترقی تر از دفاع از جهان زیست را تحقق می‌بخشد.

۲- آن‌ها درصدد بسط حقوق شهر وندی هستند.



۳- آنها مایل به ایجاد دولت عقلانی برای به حداقل رساندن نابرابری‌های اجتماعی هستند.

۴- آنها سعی می‌کنند که دولت را به تصمیم‌گیری عقلانی وا بدارند.

اینگلهارت و جنبش‌های اجتماعی

از دید انگلهارت که نظریه وی در مورد جنبش‌های اجتماعی جدید مبتنی بر ارزش‌ها و ایده آل‌های مشترک است و ارزش‌های نسل دوم پس از جنگ جهانی در ارزش‌های پسمادی گرایی که در آن بیشتر بر کیفیت زندگی تأکید می‌شود و نه بر اهداف اقتصادی. او این امر را نتیجه بهره‌مندی بی‌سابقه‌ی آن‌ها از امنیت اقتصادی می‌داند و همبستگی‌هایی قوی بین سن و ارزش‌های پسمادی گرایی و عضویت در جنبش‌های اجتماعی و گرایش به سوی نوع جدیدی از سیاست چپ که در آن بیشتر بر روابط غیررسمی‌تر و صمیمی‌تر با دیگران، رشد عزت نفس و ارضای معنوی و زیباشناسانه تأکید می‌شود تا بر موضوعات رشد اقتصادی و توزیع که خصوصیت سیاست چپ قدیم بود و در جامعه‌ای که دچار کمبود و عدم امنیت اقتصادی بود سلطه داشت نیست، ارزش‌ها با اعتقادات ایدئولوژیک در نظریه اینگلهارت به گونه‌ای است که ارزش‌ها به گونه‌ای بسیار عمیق‌تر از اعتقادات ایدئولوژیک منعقد شده‌اند، ارزش‌ها جنبه‌ای از ساختار شخصیتی هستند که از طریق جامعه‌پذیری ایجاد شده‌اند و در احساسات ریشه گرفته‌اند. آن‌ها مستعد اغوا و اقناع عقلانی نیستند و بنابراین عملاً تغییرشان غیرممکن است از نظر انگلهارت از آنجا که جنبش‌های اجتماعی به وسیله‌ی ایدئولوژی‌های مبتنی بر ارزش‌های ریشه‌دار هدایت می‌شوند دارای تأثیرات نسبتاً اندکی بر ارزش‌ها و اعتقادات اجتماعی هستند. ویژگی‌های جنبش‌های جدید اجتماعی از دید آلن تورن عبارت است از اینکه پساصنعتگرایی راهی برای درک زمینه‌ی جدید جنبش‌های اجتماعی است و منابع کلیدی جامعه‌ی پسا صنعت گرایی، روش اطلاعات و جامعه صنعتی حول شکل‌گیری جدید صنعتی و برخورد بیشتر فرهنگی است تا اقتصادی و برخورد طبقاتی جای خود را به برخورد بر سر کنترل دانش می‌دهد و برخورد بین بخش‌های تحصیل کرده جامعه که در حاشیه‌اند و کسانی که از دانش برای اداره‌ی جامعه جدید استفاده می‌کنند.

نظریه اینگلهارت در باره جنبش‌های جدید اجتماعی، بر ارزش‌ها و ایده آل‌های مشترک، مبتنی است و این جنبش‌ها باید به وسیله ایدئولوژی‌های مبتنی بر ارزش‌های ریشه‌دار هدایت شوند. اینگلهارت به **طنین احساسی سیاست** توجه داشت.

اینگلهارت معتقد است که:

۱- نسل پس از جنگ دوم جهانی، ارزش‌های پسمادی گرایی را پرورش داده‌اند.

۲- این ارزش‌ها بیشتر بر کیفیت زندگی تأکید می‌کنند نه بر اهداف اقتصادی.

۳- مردم به چیزهایی علاقه مندند که، ناپایمند.

۴- ارزش‌های بنیادی شخص باز تاب دهنده شرایط عینی هستند که پیش از بلوغ بر او حاکم بوده‌اند.

۵- در جامعه امروزی، گرایش به سوی نوعی جدید از سیاست چپ وجود دارد.

این سیاست چپ، بر روابط غیررسمی، صمیمی با دیگران، رشد عزت نفس و ارضای موضوعی و زیبایی‌شناسانه تأکید دارد. ۶- ویژگی جامعه پسا صنعتی از دید آلبرتو ملوچی عبارت است از اینکه جامعه پسا صنعتی، جهانی شده است، یعنی در متن یک نظام جهانی وابستگی متقابل قرار دارد که هیچ کس و هیچ چیز بیرون مرزهایش قرار ندارد. ویژگی افراد جامعه‌ی پسا صنعتی از دید ملوچی عبارت است از اینکه: جامعه صنعتی به گونه‌ی فزاینده فردی شده است، به عبارت دیگر بازیگران اصلی جامعه دیگر گروه‌ها نیستند که به وسیله آگاهی طبقاتی، دلبستگی‌های مذهبی یا قومیتشان تعریف می‌کردند. بلکه اساساً افرادی هستند که باید سعی کنند از طریق کنش اجتماعی به زندگیشان معنا ببخشند. از نظر ملوچی رابطه‌ای که منجر به کاهش ابهام و عدم قطعیت و میانجی‌گری میان منافع متعارض از طریق تصمیمات می‌شود. فعالیت اصلی جنبش‌های اجتماعی در سیاست فرهنگی از نظر ملوچی شامل بحث و ستیز در مورد هویت جمعی است.

پاکولسکی و اینگلهارت به جای توضیحات اجتماعی - اقتصادی در پی توضیح نسلی از جنبش‌های جدید بر می‌آید. مشکل اصلی نظریه‌ی نسلی انگلهارت درباره جنبش‌های اجتماعی جدید عبارت است از اینکه تأثیر خود جنبش‌ها را بر تغییر نگرش نادیده می‌گیرد، اساساً تغییر در ارزش‌ها را عملاً غیرممکن می‌داند، تأثیر جنبش‌ها را بر "خود" نادیده می‌گیرد.



ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی جدید

اعتراض به عیوب تفاسیر مارکسیستی و کارکردی از جنبش‌ها و انتقاد به بی توجهی آن‌ها به تنوع علائق، آراء، رفتارها در داخل جنبش‌های موجود، از قبل وجود داشت، نظریه جنبش‌های اجتماعی جدید که توسط محققان اروپایی و به طور خاص آلبرتو ملوچی ایتالیایی و آلن تورن فرانسوی، مطرح شد مدعی تحول کیفی در جوامع غربی و در نتیجه، تحول نزاع‌های طبقاتی سابق است. آلن تورن متأثر از جنبش‌های ۱۹۶۸ فرانسه است و نظریه جنبش اجتماعی خود را با ایده کنش اجتماعی‌اش توضیح می‌دهد. از نظر آلن تورن، جوامع انسانی نه فقط می‌توانند خود را بازتولید کنند، بلکه اهداف و ارزش‌ها و آرزوهای خود را نیز تولید می‌کنند. جوامع انسانی توان تدبیر در خود و تولید خویش را دارند. کنش اجتماعی نیز قابلیت جوامع انسانی برای ایجاد جهت‌گیری‌های خود و تغییر آن‌ها، یعنی تولید ارزش‌ها و اهداف است. آلن تورن به جای توان تدبیر در خویش و تولید خویش، از لفظ تاریخ ساز بهره می‌جوید. تورن لفظ مزبور را در دو معنا به کار می‌گیرد. یکی موج عقلانی شدن معاصر روشنگری و انقلاب صنعتی و دیگری که مهمتر است به معنای جریان مداوم سوژه‌های انسانی برای کنترل بر فرایند جامعه توسط خویش‌شان با ایجاد تغییر در این روند. بنابراین جنبش‌های اجتماعی در درون این فرایندها جای می‌گیرند، زیرا جامعه با جنبش‌هاست که در خود تدبیر گروه و اهداف و ارزش‌های جدیدی را به وجود می‌آورد، جنبش‌ها تبلور کار جامعه روی خود بوده و اشکال اجتماعی یا روابط اجتماعی جدید را تولید می‌کنند. جنبش‌ها، مدل‌های فرهنگی ایجاد می‌کنند که محل منازعه جنبش و رقابت در جامعه می‌شوند. بنابراین، به عقیده تورن، منازعه اجتماعی جزئی ضروری و مثبت از جریان بازسازی اجتماعی است. تورن، جنبش اجتماعی را "رفتار جمعی سازمان یافته سوژه‌های انسانی می‌داند که علیه رقیب‌شان در امر کنترل تاریخ سازی در جامعه‌ای خاص مبارزه می‌کنند. (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۳۵). هر جنبش اجتماعی دارای سه بعد است.

جنبش‌های جدید اجتماعی در تلاش هستند تا در مقابل دخالت و سیطره همه جانبه سیستم، هویت فردی و حق داشتن شیوه زندگی خاص را حفظ و احیاء کنند، حیطه اختیارات، فردی و خارج از کنترل دولت را افزایش دهند و استقلال شخص رادر مقابل دخالت سیاسی و بورکراتیک دولت حفظ نمایند. این جنبش‌ها بیشتر به دنبال چالش طلبیدن شیوه‌های رایج سیاست ورزی در جامعه هستند. هدف آن‌ها حفظ و ایجاد فضای تنفسی برای افراد و اشخاص خارج از کنترل است و به دستگاه دولتی نیز کمتر نظر دارند. اگر خصوصیات جنبش‌های جدید اجتماعی را با جنبش‌های کلاسیک مقایسه نماییم نتایج زیر را می‌توان ذکر نمود.

اهداف	جنبش‌های قدیم	جنبش‌های جدید
منازعه	منازعه طبقاتی بر سر توزیع و تولید	منازعه بر پایه ارزش‌ها و موضوعات
انگیزه	جنبش ابزار بودن برای منافع و سود	ابراز هویت و بی توقع و رفتار گرایانه
ساختار	متصلب-متمرکز-سلسله مراتبی	سیال-فاقد تمرکز-باز-مشارکتی
استراتژی	تسلط بردولت و کار آن برای وصول به اهداف	تاثیرگذاری بر افکار عمومی و مردم و تعقیب استراتژی‌های خارج از پارلمان

آلن تورن

-آلن تورن اولین بار "پسا صنعت‌گرایی" را به عنوان راهی برای درک زمینه‌ی اجتماعی جنبش‌های اجتماعی مطرح نمود. جامعه پسا صنعتی با برنامه‌ای از نظر تورن شامل صنایع کارخانه‌ای جای خود را به صنایع مبتنی بر دانش داده‌اند، کنترل اطلاعات و دانش اصلی برخورد اجتماعی هستند و تکنوکرات‌ها طبقه مسلط می‌باشند. منافع جامعه کاملاً با توسعه تکنولوژیک و مدیریت سازمان‌های تکنولوژیک یکی پنداشته می‌شود. طبقه مخالف شامل همه کسانی است که تحت کنترل آن‌ها هستند یعنی عامه مردم. کنش اجتماعی از نظر تورن شامل رفتار یک بازیگر است که به وسیله گرایش‌های فرهنگ هدایت می‌شود و درون روابط اجتماعی که ویژگی آن کنترل اجتماعی گرایش‌های فرهنگی توسط گروه‌های مسلط است ایجاد می‌شود.



-منظور تورن از اهداف مبارزه عبارتند از: ارزشهای مشترک در وسیع‌ترین مفهوم بین بازیگران اجتماعی. تورن در جنبش ضد هسته‌ای فرانسه در دهه ۱۹۶۰، امیدوار بود که جنبش فوق به جنبش اصلی جامعه پسا صنعتی تبدیل شود برای همین سعی کرد فعالانه در مبارزه جمعی به عنوان نیروی دگرگونی اجتماعی مشارکت کند. در نظریه آلن تورن جبرگرایی مارکسیستی دوباره تکرار می‌شود، تورن معتقد است در هر جامعه تنها یک جنبش اجتماعی مناسب وجود دارد که گذار جامعه را به نوعی دیگری از جامعه ممکن می‌نماید.

آلن تورن بر این اعتقاد است که که جنبش‌های اجتماعی موضوع اصلی جامعه‌شناسی هستند.

جنبش‌های اجتماعی، دائماً در قلب حیات اجتماعی جای دارند.

اگر می‌خواهیم کنش اجتماعی را به درستی درک کنیم، باید شرایط ظهور جنبش اجتماعی را به عنوان بازیگران اجتماعی به طور جدی در نظر گرفته شوند.

نگرش تورن در مورد جنبش‌های اجتماعی در **تقابل با جبر گرایی ساختاری مارکسیسم** و کارکرد گرایی مطرح شد.

امه به رغم مخالفت تورن با مارکسیسم، بخش زیادی از جامعه‌شناسی کنش تورن تحت تاثیر نظریه مارکسیست است و می‌گوید **کل تاریخ، تاریخ مبارزه طبقاتی** است.

تورن اعتقاد دارد که هر جامعه‌ای به وسیله دو جنبش متعارض شکل گرفته است.

تورن اعتقاد دارد که این طبقات برای مالکیت و کنترل ابزار تولید مبارزه نمی‌کنند، بلکه برای چیزی مبارزه می‌کنند که او آن را **تاریخمندی** می‌نامد. تاریخمندی یعنی اینکه جامعه به عنوان نتیجه اندیشه و کنش آگاهانه است.

منظور از تاریخمندی چیزی شبیه به باز اندیشی است که در اندیشه‌های **آنتونی گیدنز، بک لش و یوری** ملاحظه می‌کنیم. تورن اعتقاد دارد که:

یک بر خورد اصلی بین جنبش‌های اجتماعی مخالف وجود دارد، آنهم بر خورد بین **طبقه مسلط** که **تاریخمندی** را به خود اختصاص می‌دهد.

تورن با **مارکسیسم** موافق است که در جامعه **صنعتی بر خورد بین سر مایه داران و پرولتاریا** بود. اما ما اکنون در گذار به یک جامعه پسا صنعتی یا بر نامه‌ای به سر می‌بریم. اکنون صنایع کار خانه‌ای جای خود را به صنایع مبتنی بر دانش داده اند. در چنین جامعه‌ای **کنترل اطلاعات و دانش**، اهداف اصلی بر خورد اجتماعی هستند و **تکنوکرات‌ها طبقه مسلط** شده اند.

نکته محوری اندیشه تورن در نظریه جنبش‌های اجتماعی آن است که،

مبارزه در جامعه پسا صنعتی، مبارزه طبقاتی نیست، بلکه برای برخورداری مردم از حق انتخاب و کنترل زندگی خودشان انجام می‌گیرد.

امروزه جنبش‌های اجتماعی مستقیماً بر سر شرایط اجتماعی و حق تعیین سر نوشت مبارزه می‌کنند.

جامعه معاصر بیش از گذشته از طریق فرهنگ بر روی خود تاثیر می‌گذارد.

پس باید تورن را یکی از تاثیر گذار ترین مهم بر چرخش پسا مدرن نامید.

تعریف کنش اجتماعی از نظر تورن:

تورن اعتقاد دارد که، کنش رفتار یک بازیگر است که به وسیله گرایش‌های فرهنگی هدایت می‌شود و درون روابط اجتماعی که ویژگی آن کنترل اجتماعی گرایش‌های فرهنگی توسط گروه‌های مسلط است، ایجاد می‌گردد.

بعد دیگر اندیشه تورن مبتنی بر **فرهنگ** است. تورن اعتقاد دارد که:

فرهنگ انگیزه‌هایی برای کنش جمعی هنجاری ایجاد می‌کند. مثل **پیشرفت در مقابل سنت و جهان گرایی در مقابل ویژه گرایی**.

در اعتقاد تورن، **فرهنگ موضوع اصلی مبارزات طبقاتی** است.

تورن بر **خلاف فوکو** اعتقاد دارد که **منشا قدرت در دستگاه‌های طبقه حاکم** قرار دارد. او اعتقاد دارد که قدرت در مالکیت دولت مدرن نیست و یا به وسیله آن تولید نشده، بلکه در کل حوزه‌های اجتماعی عمل می‌نماید.

نظریه تورن در مورد جنبش‌های اجتماعی، **اهمیت دولت را در دگرگونی جامعه به حداقل می‌رساند**. تورن در تبیین نظریه خود از **اصطلاح سیاست فرهنگی** استفاده نمی‌کند.



نقد نظریه تورن:

مشکلات فر روی نظریه تورن وجود دارد. از جمله اینکه:

(۱) او تاکید بیش از حدی بر ایدئولوژی می‌گذارد. مثل مطالعه او در مورد جنبش‌های ضد هسته‌ای فرانسه در دهه ۱۹۶۰.
(۲) او فرضیاتی را به چالش می‌کشد که فعالان جنبش با آن کار می‌کنند. این امر سبب می‌شود که پژوهشگر در شکل‌گیری مبارزه جمعی، در فرایند دگرگونی اجتماعی دخالت کند. چنین مسئله‌ای تورن را سزاوار لقب لنینیسم جامعه‌شناختی می‌سازد.

(۳) از نظر تورن، مهمترین جنبه ایجاد دگرگونی اجتماعی، عبارت است از، داشتن عقاید بر حق.

(۴) آسیب‌شناسی تورن در مورد گذار از جامعه صنعتی به جامعه پسا صنعتی مبتنی بر این نظریه است که جامعه از یک نظام نسبتاً بسته به نظام دیگری گذر می‌کند. مهمترین جنبه‌های این گذار، تغییر در تکنیک‌های تولید است که جوامع را به طور کلی تغییر می‌دهد.

اغلب در بحث از نظریه آلن تورن آن را به صورت مثلی در نظر می‌گیرند مبتنی بر هویت، کلیت، مخالفت.

۱- هویت: به این مفهوم است که جنبش از چه افرادی تشکیل شده و خود را مدافع و سخنگوی چه افراد و منافعی می‌داند. در جنبش‌های ناسیونالیستی، معمولاً مدعا به کل جامعه تسری داده می‌شود.

۲- مخالفت با ضدیت: مشخص بودن حریف یا رقیب که با آن مخالفت می‌شود.

۳- کلیت: منظور طرح مدل اجتماعی جایگزین (آلترناتیو) است که از مساله واحد، فراتر می‌رود. به عبارت دیگر داشتن تصور و تصویری از نظم اجتماعی که تلاش می‌شود، کنش جمعی به آن نائل گردند. (جام بنتون، ۲۰۰۵: ۳۵، قاسمی، ۲۵).

ملوچی

تحت تاثیر هابرماس بیان می‌نماید که جوامع مدرن به صورت سیستم‌های دارای انفکاک شدید بوده و سیطره دولت یا عقلانیت بازار در جهان زندگی و تحت کنترل درآوردن آن، باعث شده تا حیطه فعالیت مستقلانه انسان‌ها بسیار محدود شود.

آلبرتو ملوچی، عناصر رویکردهای تورن را اخذ کرد، ولی برای اجتناب از جبرگرایی رویکردهای ساختاری، مانند (جبرگرایی) برخی از ایده‌های سنت نظریه بسیج منابع را درباره بسیج و ساختارهای فرصت سیاسی در نظریه اش وارد نمود.

مشخصات و ویژگی‌های نظریه جنبش اجتماعی آلبرتو ملوچی

۱- ملوچی در نظریه خود بر فرهنگ تاکید می‌کند.

۲- او به روند مبارزات در جامعه مدنی اهمیت می‌دهد.

۳- نکته محوری نظریه او در ارتباط با ستیز هویت جمعی است.

۴- او سنتزی از نظریه بسیج منابع و جنبش اجتماعی را ارائه می‌دهد.

او نظریه تورن را بسط و گسترش می‌دهد و آشکارا در چار چوب مناسبات چرخش مدرن قرار می‌گیرد. ۵

در بعد دیگر ملوچی اعتقاد دارد که:

۱- جنبش‌های اجتماعی جدید ذاتاً متکثر هستند.

۲- آنها دارای سطوح متفاوتی از کنش می‌باشند.

۳- آنها از گروه بازیگران متفاوتی برخوردارند.

۴- کنش جمعی با ید با هویت جمعی تعریف شوند.

۵- ملوچی بر کنش اجتماعی تاکید می‌کند و بر این اعتقاد است که کنش جمعی باید به عنوان یک فرایند از پیش رونده تلقی شوند.

۶- تاکید ملوچی بر کنش اجتماعی به خاطر آن است که بخواهد پاسخی هدفمند به نظریه بسیج منابع دهد.

۷- ملوچی اعتقاد دارد که نظریه بسیج منابع مفید است. زیرا بر فرایندهای بیرونی جنبش با فرصت‌ها و محدودیت‌های درونی جنبش ارتباط برقرار است.



ملوچی اعتقاد دارد که:

در همه جوامع یک جنبش اجتماعی مترقی وجود داشت، اما این یک اشتباه بارزی است، زیرا این اشتباه از آنجا ناشی می‌شود که آنان این جنبش‌ها را به عنوان شخصیت‌ها تلقی می‌کنند. به عبارت دیگر، اینها بازیگرانی هستند که در مرحله‌ای از تاریخ نقش خاصی را ایفا می‌نمایند. ملوچی اعتقاد دارد که منشا چنین ایده‌ای از جنبش‌های کارگری ناشی شده است، زیرا آن جنبش به خاطر هدفش ترجیح می‌داد که برای عضوگیری از کارگران مرد و زن استفاده کند و متحد باشد.

نکات محوری و قابل توجه در نظریه جنبش اجتماعی ملوچی:

- (۱) او با تفکر دوگانه نظریه پردازان جنبش اجتماعی مخالفت می‌ورزد. او بر این اعتقاد است که نظریه پردازان دارای تفکرات دوگانه، بر ابعاد عینی زندگی اجتماعی و بر ابعاد ذهنی آن تاکید می‌کنند.
- (۲) ملوچی اعتقاد دارد که، اهداف کنش، ابزار مورد استفاده و محیطی که کنش در آن روی می‌دهد، همگی به وسیله بازیگران جمعی و در طی فرایند مداوم ایجاد یک جنبش اجتماعی تعریف می‌گردند.
- (۳) ملوچی اعتقاد دارد که انگیزه مشارکت در کنش جمعی از طریق تعامل ایجاد می‌گردد. در اینجا نظریه او با مدل گافمن شباهت پیدا می‌کند.
- (۴) ملوچی بر این باور است که که جنبش‌های اجتماعی قبل از هر چیز از طریق شبکه‌های شناور و نا محسوس تقویت می‌گردند که به وسیله آنها تجربیات زندگی منتقل می‌شوند و تجربیات جدیدی خلق می‌گردند و هویت‌های جمعی در زندگی روزمره ساخته می‌شوند.

وجوه شباهت‌های ملوچی و تورن در نظریه جنبش اجتماعی

- به رغم اینکه اندیشه‌های ملوچی با تورن تفاوت دارد، اما ملوچی محور اندیشه‌های خود را بر مبنای درک او از جنبش‌های اجتماعی قرار می‌دهد. این وجوه شباهت در محورهای زیر قابل بررسی می‌باشد
- ۱- جنبش‌های اجتماعی اساساً در چالش فرهنگی با منطق جامعه پسا صنعتی درگیرند.
 - ۲- اطلاعات در یک جامعه معاصر، باز اندیشی افراد و جامعه را به شدت افزایش می‌دهند.
 - ۳- فرایندهای جهانی بر آگاهی فرد به شکل بی سابقه‌ای تاثیر می‌گذارند. ۳
 - ۴- جوامع پسا صنعتی قبل از هر چیز به نشانه‌ها توجه دارند. مثلاً حتی تولید کالاهای اقتصادی نیز به گونه ای، سمبلیک، با واسطه طرح، آگهی، تبلیغات و رسانه‌ها انجام می‌گیرد.
 - ۵- آنها قبل از هر چیز به مبارزه در حوزه فرهنگ خود را معطوف کرده اند.
 - ۶- جنبش‌های اجتماعی جدید مبارزاتی بر سر هویت است.
 - ۷- ملوچی اعتقاد دارد اگر سازمان‌ها رفتار ما را کنترل می‌کنند، استقلال فردیمان را تسهیل می‌کنند، چراکه آنها بدین وسیله منابع دانش و مهارت‌های ارتباطی را در اختیار مان قرار می‌دهند.
 - ۸- ملوچی می‌گوید اگر افراد در جنبش‌های اجتماعی برای مشارکت ترغیب می‌شوند به خاطر آن است که این جنبش‌ها به آنها معنی می‌دهند.

وجوه دیگر شباهت اندیشه ملوچی و تورن:

- ۱- جنبش‌های اجتماعی یک پیوند سطحی با سیاست نهادین رسمی دارند. آنها نمی‌توانند در فرایندهای سیاسی جذب شوند. ۱
- ۲- مهمترین کارکرد سیاسی جنبش از نظر ملوچی، عمل کردن به مثابه علایم و پیام‌هایی است که بر خوردها و مشکلات پنهان را آشکار می‌سازند.
- ۳- ملوچی و تورن جمله مارکس را قبول دارند، مارکس می‌گوید، انسان تاریخ خودش را می‌سازد، اما نه تحت شریطی که خودش انتخاب می‌کند. اما به اعتقاد ملوچی، فعالیت اصلی جنبش‌های اجتماعی در سیاست فرهنگی می‌باشد.
- مخالفت او با دوگانه انگاری به اطن خاطر است که نظریه‌اش تا حد زیادی با نظر گفتمان انطباق دارد. ۴



رابطه سمبل و واقعیت از نظر ملوچی شامل اطلاعات با سمبل‌های انعکاس دهنده واقعیت نیستند، بلکه به جز آن به گونه‌ای فزاینده به ایجاد واقعیت اجتماعی کمک می‌کنند. مشکلی که نظریه ملوچی دارد آن است که این امر را که جنبش‌ها همواره کم و بیش با دولت درگیر بوده اند را نادیده می‌گیرند و آن‌ها را تنها معطوف به جامعه مدنی می‌داند.

کروک و جنبش‌های اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی از دید کروک به ظهور جنبش‌های جدید از ۱۹۶۰ تا کنون مرتبط با کاهش اهمیت برخوردهای طبقاتی و توافقات کورپوراتیستی پس از جنگ جهانی دوم بین سازمان‌های کارگری مدیریت و دولت رو به زوال رفته اند و این امر تا حدی به این دلیل است که اولاً فرایندهای جهانی شدن، پیوندهای مدرن بین بازارها، فرهنگ و سیاست که حول دولت-ملت سازمان یافته بود را از هم گسسته است و ثانیاً طبقه دیگر کانون اصلی بسیج سیاسی نیست. شواهد کروک و همکارانش در تأیید تجزیه طبقاتی عبارت است از گسست و قطب زدایی شدن از احزاب سیاسی اصلی در دموکراسی‌های لیبرال و کاهش دلبستگی و هویت یابی رای دهندگان با احزابی که نماینده منافع طبقاتی بودند و گسست کنونی سیاست را به افسون زدایی ذهن رای دهندگان در مورد ساختارهای بورکراتیک مستقر و تضعیف هسته‌های مرکزی اعضای طبقه بر آن‌ها مبتنی بودند نسبت می‌دهند. اهمیت جنبش‌های اجتماعی از دید کروک و همکارانش عبارت است از توجه همزمان به موضوعات اخلاقی و فرهنگی در کنار موضوعات مربوط به نفع شخصی و توجه همزمان به بسیج افکار عمومی و دولت و جایگاه مهم فرهنگ به عنوان وسیله ایی که از طریق آن هویت، شیوه‌های زندگی و ساختارهای اجتماعی تثبیت می‌شوند. از دید کالهنون غفلت، جامعه شناسی سنتی نسبت به جنبش‌های غیرکارگری عبارت است از: نتیجه‌ی گرایش عقل‌گرایانه و ابزار انگارانه‌ی خود جامعه شناسی و پذیرفتن فراورایت مدرن پیشرفت عقلانی در جهت آزادی بشر است. -کروک و همکاران از تجزیه طبقاتی سخن می‌گویند و منظور از تجزیه طبقاتی عبارت است از گسستگی و قطب زدایی شدن از احزاب سیاسی اصلی در دموکراسی‌های لیبرال و کاهش دلبستگی و هویت یابی رای دهندگان یا احزابی که نماینده منافع طبقاتی بودند.

کلاس اوفه و جنبش‌های اجتماعی

-منظور اوفه از زمینه‌ی اجتماعی جدید در مورد جنبش‌های جدید عبارت است از تغییر ساختار طبقاتی کشورهای پیشرفته. کلاوس اوفه اعتقاد دارد که، رفاه نسبی؛ سوسیال دموکراسی، سطوح بالای آموزش، رشد بخش خدماتی، شرایط را برای ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید فراهم کرده است.

گروه‌هایی چون: طبقات متوسط جدید، گروه‌های کالایی نشده مثل (دانشجویان، زنان خانه دار، دریافت کنندگان خدمات رفاهی و خیریه) جذب جنبش‌های جدید می‌گردند.

این طبقات، از عناصر غیر عقلانی نظام سرمایه‌داری آگاهی دارند.

-تحلیل اوفه از طبقاتی بودن جنبش‌های اجتماعی جدید به این دلایل ناموفق است که به علت ناکارآمدی تعریف طبقه و نیز اینکه نمی‌توان مطمئن بود ساختار طبقاتی تعیین کننده عضویت اعضای جنبش هاست و نه بعضی دیگر از جنبه‌های زندگیشان.

-مشکل اصلی نظریاتی که جنبش‌های اجتماعی جدید را برحسب طبقه تحلیل می‌کنند عبارتند از عدم توجه به دلایل و شرائطی که خود اعضای جنبش‌ها فعالیتشان را براساس آن‌ها توجیه می‌کنند.

به این دلیل جنبش‌های اجتماعی جدید برای شکل جدید جامعه مناسب هستند که چون فرهنگ به عنوان وسیله‌ای که از طریق آن هویت، شیوه‌های زندگی و ساختارهای اجتماعی تثبیت می‌شوند، در این جنبش‌ها مقدم شمرده می‌شود.

کالهنون و جنبش‌های اجتماعی

-از نظر کالهنون به این دلیل جامعه شناسی سنتی به جنبش‌های مذهبی، زنان و... در سراسر قرن ۱۹ و ۲۰ توجهی نکرد زیرا جنبش‌های دیگر به جز جنبش کارگری که به تحولات مربوط به خود می‌پرداختند تحت عنوان جنبش‌های بی ربط با پیشرفت مادی و عقلانی جامعه مورد غفلت واقع شدند.



کالهن معتقد است که این امر نتیجه گرایش عقل‌گرایانه و ابزار انگارانه خود جامعه‌شناسی است. مثلاً جنبش کارگری که با گسترش حق رای نهادینه شد، یک جنبش مترقی تلقی شد. دیگر جنبش‌ها به عنوان جنبش‌های بی ارتباط با پیشرفت عقلانی واقع گردید. این نتیجه‌گیری کالهن را می‌توان با چرخش پسا مدرن در جامعه‌شناسی مرتبط دانست.

چرخش پسا مدرن:

چرخش پسا مدرن یک زندگی اجتماعی متکثر را با روایت‌های متفاوت فراهم می‌آورد و از موقعیت مناسب‌تری برخوردار است. اصلی‌ترین انتقاد وارده به نظریه‌ی بسیج منابع عبارت است از رویکرد شدیداً عقل‌گرایانه و ابزارگرایانه‌اش به جنبش‌های اجتماعی، این نظریه در نظر نمی‌گیرد که افراد موجوداتی منزوی با مناسبات عقلانی نیستند، بلکه اعضای گروه‌هایی هستند که در زمینه هویتشان دارای احساسات و عقاید گروهی هستند.

-انتقاد دوم وارده به نظریه بسیج منابع آن است که این نظریه غفلت می‌نماید از برداشت‌ها و تفاسیر بازیگران جنبش‌ها. ریشه‌های نظریه‌های جنبش اجتماعی جدید عبارت است از مارکسیسم -محوریت برخورد در جامعه، ماهیت جمعی و نه فردی برای برخورد قائل است. مهمترین متفکران نظریه‌ی جنبش اجتماعی جدید عبارت است از آلن تورن و آلبرتوملوچی. تفاوت میان نظریه بسیج منابع و جنبش اجتماعی جدید در درک هدف جنبش هاست، در سنت جنبش اجتماعی جدید، هدف در هم شکستن مرزهای نظام فعلی و ایجاد دگرگونی در جامعه است. نظریه آلن تورن مشتمل بر جامعه‌شناسی کنش تورن است و هر جامعه‌ای به وسیله‌ی دو جنبش اجتماعی متعارض شکل گرفته است. اینها جنبش‌های طبقاتی هستند. این طبقات برخلاف نظر مارکسیست‌ها برای کنترل ابزار تولید مبارزه نمی‌کنند، تاریخمندی از نظر تورن دربردارنده فرایندهایی است که به وسیله آن‌ها جامعه به عنوان نتیجه اندیشه و کنش آگاهانه بروی کنش اجتماعی و شرایطش تولید می‌گردد و چیزی شبیه بازاندیشی در نظر گیدنز، اولریش بک و لاش و یوری است. برخورد اصلی بین جنبش‌های اجتماعی مخالف در هر جامعه از نظر تورن عبارت است از برخورد بین طبقه مسلط که تاریخمندی را به خود اختصاص داده و طبقه تحت سلطه که تلاش دارد آن را به خود اختصاص داده و طبقه تحت سلطه که تلاش دارد آن را به خود اختصاص دهد و شیوه‌های بدیعی برای اندیشه و کار و زندگی ایجاد نماید.

تفاوت اصلی دو سنت بسیج منابع و جنبش‌های جدید در آن است که نظریه بسیج منابع ایجاد تغییر توسط جنبش‌های اجتماعی را از طریق فرایندهای سیاسی معمول می‌شناسد و نظریه جنبش جدید فعالیت در این سطح را مربوط به یک گروه ذی نفع عمومی یا حتی یک حزب می‌شناسد، به گمان این نظریه جنبش‌های اجتماعی در عرصه برخورد فرهنگی فعال هستند و معناهای مشترک را به چالش می‌کشند.

-جنبش‌های اجتماعی که صبغه فراملی دارند عبارتند از جنبش ضدبردگی، جنبش حق رای زنان و جنبش کارگری بین‌المللی و چهار جنبه از جنبش‌های جدید که مرتبط با جهانی شدن هستند عبارتند از مشکلات جهانی و بسیج جنبش‌ها در واکنش بدان‌ها - گسترش ارتباطات فراملی، مهاجرت توده‌ای در قرن بیستم و برقراری رابطه بین کشورها از ناحیه مهاجران-زوال دولت-ملت‌ها به عنوان نهادهای سیاسی حاکم.

-جنبش‌های جدید شامل جنبش حقوق مدنی، زنان، جنبش محیط زیست، جنبش صلح، جنبش‌های ضد نژادپرستی، جنبش حقوق مردم بومی، جنبش‌های ضدسیاسی اروپای شرقی. ویژگیهای جنبش‌های جدید عبارت است از اینکه غیرابزاری و بیشتر به سمت جامعه مدنی جهت‌گیری شده اند تا دولت و سوم اینکه شیوه‌های غیررسمی "باز" و "انعطاف پذیر" سازماندهی شده است و چهارم اینکه به شدت به رسانه‌های جمعی متکی هستند.

غیرابزاری بودن جنبش‌ها به این معنا است که بیان‌کننده علائق و نگرانی‌های جهانشمول و اغلب اعتراض آمیز نسبت به وضعیت اعتراض آمیز اخلاقی و نه نماینده‌ی منافع مستقیم گروه‌های اجتماعی خاص.

جهت‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید به سمت جامعه مدنی است و نه دولت و بدگمان نسبت به ساختارهای بورکراتیک متمرکز به سمت تغییر عقاید عمومی جهت‌گیری شده‌اند نه تغییر نهادهای حاکم و بیشتر به جنبه‌های فرهنگ، شیوه‌ی زندگی و مشارکت سیاسی اعتراض سمبلیک توجه دارد تا به ادعای حقوق اجتماعی-اقتصادی.



جنبش اجتماعی جدید به شیوه غیررسمی و باز انعطاف‌پذیر است و اجتناب می‌نماید از سلسله مراتب، بورکراسی و قراردادن شرایط برای عضویت در مقایسه با جنبش قدیمی برای مثال کارگری که توجه به دولت کورپوراتیستی و با هدف بازتوزیع و توسعه حقوق شهروندی و این جنبش در اتحادیه‌های تجاری و احزاب بورکراتیک سازمان داده شده است که از منافع اعضا دفاع کند و توجه کمی به موضوعات وسیع تر یا مشارکت سیاسی فراگیرتر نشان می‌دهد. ویژگی‌های آشکار متمایز جنبش‌های جدید از سازمان‌های سیاسی رسمی عبارت است از اینکه اصطلاح شبکه بر آن‌ها صدق کند. دارای پایگاه محلی هستند به جای جهت‌گیری ملی و حول گروه‌های کوچک متمرکز شده‌اند و به جای راه‌حل‌های عمومی حول موضوعات خاص سازمان یافته‌اند و به جای بهره‌مندی از یک عضویت نسبتاً باثبات نوسانات زیادی در خصوص فعالیت شدید و ضعیف تجربه نموده‌اند و به وسیله‌ی سلسله مراتب سیال و ساختارهای اقتدار باز اداره می‌شوند.

-سازمان‌های متمرکز جنبش به گونه‌ای ایجاد شده‌اند که متکی به دریافت حق عضویت از اعضا هستند بدون اینکه آنها رادر تصمیم‌گیری یا عمل مشارکت دهنده مانند جنبش صلح سبز.

تفاوت جنبش‌های اجتماعی و فرقه‌ها

فرقه‌ها حول اعتقادات مذهبی/شبه مذهبی شکل می‌گیرند و از شبکه‌های عموماً محکم و متصل برخوردار هستند و حال آنکه پیوندها در جنبش‌ها بیشترست و سیال. غیررسمی بودن شبکه‌ها، به این معنا است که افراد در آن‌ها عضویت دائمی، رسمی و لایتنیر ندارند. (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۳۳). برخلاف برخی از فرقه‌ها، مشارکت در جنبش‌ها تقریباً همواره حالت داوطلبانه دارد و در واقع، یکی از خصوصیات بارز وفاق جنبش‌ها، آن است که به جای عضو، مشارکت‌کننده دارند و برخلاف حزب و مشارکت‌کنندگان، در خود "رسالتی" و "مسئولیتی" حس می‌کنند و گمان می‌برند که این مسئولیت در یک تلاش جمعی، بر عهده آن‌ها نهاده شده است.

شکاف اجتماعی

مفهوم شکاف (کلیواژ) در جامعه‌شناسی سیاسی معاصر عموماً برای اشاره به آن دسته از تمایزات و تفاوت‌های پایداری مورد استفاده قرار گرفته که در جریان مبارزات انتخاباتی و رفتارهای مشاهده شده است. (بشیریه: ۳۹). اصل و نسب مفهوم شکاف اجتماعی به جامعه‌شناسی کلاسیک برمی‌گردد. جامعه‌شناسی کلاسیک را نخستین تلاشگرانی می‌دانند که کوشیدند شکاف‌های اساسی را که در زندگی اجتماعی پدید آمده بود و عمدتاً با تعبیر تعارض، تضاد و تقسیم از آن یاد می‌شود، توضیح دهند. این شکاف به عام‌ترین شکل آن، شکاف میان زندگی اجتماعی مدرن و سنتی بود. هسته اصلی تلاش‌های مارکس، دورکیم، وبر، سه جامعه‌شناس برجسته‌ای که سنت جامعه‌شناسی علمی متکی به فعالیت‌های آنان است، تحلیل زندگی مدرن و روشن نمودن مرزهای تمایز آن از زندگی سنتی بود. به عبارت دیگر آنان نه تنها وجود، یک شکاف میان وضع اجتماعی مدرن و ماقبل مدرن را تشخیص می‌دادند، بلکه می‌کوشیدند عوامل ایجادکننده این شکاف را توضیح دهند. در ساده‌ترین تحلیل، عامل این شکاف از نظر مارکس، شیوه تولید سرمایه سالارانه بود و از نظر وبر فرایند عقلانی شدن و از نظر دورکیم تقسیم کار اجتماعی.

مساله شکاف در جامعه‌شناسی سیاسی نیز مطرح است و با آثار مارکس و وبر پیوند خورده است. مارکس با تحلیل طبقاتی تاریخ، تاثیر ساخت اجتماعی را از طریق شکاف‌های طبقاتی بر سیاست و دولت یادآور می‌شود. به نظر مارکس از آن جا که ستیز طبقاتی در بطن جامعه وجود دارد، سیاست نیز متضمن تنش و تعارض ناشی از آن است. از این رو موضوع جامعه‌شناسی سیاسی از دیدگاه مارکس، اساساً بررسی میان ساخت دولت و منازعات و شکاف‌های اجتماعی و طبقاتی است. وبر نیز بر مبنای میراث مارکس درباره طبقه اجتماعی، با گسترش دادن مفهوم شکاف اجتماعی، مفهوم گروه منزلتی (استاتوس گروپ) را در کنار مفهوم طبقه مطرح نمود، به نقش عامل سازمانی (احزاب) اشاره نمود. درواقع وبر، در کنار شکاف‌های مادی (طبقاتی) به شکاف‌های منزلتی و سیاسی (حزبی) هم توجه نمود و تاثیر کلی آن‌ها را بر دولت مورد توجه قرارداد.

از نظر لیپست منظور از شکاف اجتماعی، عوامل گسستی است که جامعه را از نظر جمعیتی به چند گروه متفاوت تقسیم می‌نماید. (لیپست، ۹۸، ۱۹۶۷) و این گروه بندی‌ها ممکن است تشکلهای و سازمان‌های سیاسی پیداکند و به بیان دیگر، شکاف‌های اجتماعی خطوط رقابت و منازعه بر سر هنجارها، باورها، ارزش‌ها، شان و منزلت، اقتدار و... اجتماعی هستند. (بشیریه، ۱۳۷۴: ۹۹).



شکاف قومی (اتنیک گروپ) به وجود گسست بین قومیت‌ها و سایر جمعیت در چهار حوزه مذهب، زبان، آداب قومی و حافظه تاریخی اشاره دارد. برپایه این چهار شاخص کلیدی: اقوام، ترک، کرد، لر، بلوچ، ترکمن و عرب دست کم در یکی از شاخص‌ها با اکثریت فارس زبان مشترک نیستند. یکی از مسائلی که با شکاف قومی هم افزایی دارد، سطح پایین توسعه دراستان‌های قومیتی نسبت به سایر استان‌های کشور است که از آن تحت عنوان شکاف منطقه باز می‌شود. آمارهای موجود و مطالعات گسترده محققان در سالیان گذشته نشان می‌دهد که کشور از عدم تعادل فضایی و وجود شکاف منطقه ایی رنج می‌برد و استان‌های محروم و نسبتاً محروم، تقریباً همان مناطقی هستند که شکاف قومی در آنجا وجود دارد، این یعنی تراکم شکاف قومی و شکاف منطقه‌ای.

پدیده شکاف نسلی به چگونگی تداوم فرهنگ یک جامعه از نسلی به نسل دیگر مربوط می‌شود. اگر در فرایند اجتماعی نمودن کودکان و نوجوانان و جوانان، فرهنگ با یک جامعه تا حد مطلوبی از نسلی به نسل دیگر منتقل شود و بازتولید فرهنگی به نحو احسن انجام پذیرد، میزان اشتراک فرهنگی بین دونسل بسیار بالا می‌رود و اختلاف فاحشی بین دو نسل به وجود نمی‌آید، در مقابل اگر فرایند اجتماعی کردن به علل داخلی و خارجی دچار مشکل شود و به طور ناقص انجام شود و بین نسل جدید و قدیم فاصله و شکاف می‌افتد، معمولاً فاصله نسلی به اختلافات مهم بین دونسل در تجربه، ارزش‌ها و هنجارها به طور کلی به اختلاف و شکاف فرهنگی قابل توجه بین دونسل گفته می‌شود. مثلاً فاصله نسلی را فرهنگ آکسفورد اختلاف در نگرش یا نبودن تفاهم و درک متقابل بین جوانان و افراد مسن تعریف نموده‌اند.

مولفه‌های متعددی در تشخیص هرگونه شکاف یا گسست نسلی قابل مشاهده است از جمله موارد کاهش ارتباط کلامی میان نسل بالغ و جوان، اختلال در فرایند همانندسازی و عدم تبعیت کامل فرزندان از والدین، تغییر گروه مرجع جوانان، کاهش نابردباری و کاهش تسامح و تساهل میان نسل‌ها. شکاف جنسیتی (جندر کلیواژ) نیز به وجود گسست‌های اجتماعی و فرهنگی بین زنان و مردان اشاره دارد که با چهار شاخص مشارکت و فرصت اقتصادی و دستیابی به آموزش و بهداشت و بقاء، توانمند سازی سیاسی سنجیده می‌شود.

شکاف طبقاتی: به نابرابری در توزیع درآمد یا ثروت گفته می‌شود. در شاخص ضریب جینی که نشان دهنده این شکاف است، ایران در سال ۲۰۱۷ با نمره ۳۸.۳ در رتبه ۶۸ جهان قرار گرفته است که این آمار رتبه و وضعیت کلی کشور را از نظر شکاف‌های درآمدی میان افراد جامعه در میان کشورهای مختلف نشان می‌دهد. شکاف‌های قومی، نسلی، جنسیتی و طبقاتی از جمله شکاف‌های فعال موثر در ایران می‌باشند، که با توجه به تغییرات اجتماعی گسترده به ویژه گسترش استفاده از رسانه‌های نوین دچار تکان‌های شدید شده است. مقود از شکاف‌های اجتماعی نو پدید، همان شکاف‌های اجتماعی از پیش موجود یعنی شکاف‌های قومی، نسلی، شکاف جنسیتی و شکاف طبقاتی است که تفسیر جدید و روش‌ها و ابزارهای جدید و کارگزاران جدید دارند. به عبارت دیگر شکاف اجتماعی از پیش موجود هنوز از بین نرفته‌اند و فقط کارکرد، اهداف و روش‌های جدید یافته‌اند. حاملان شکاف‌های نو پدید به جای مبارزات مخفی، به نمایش علنی سبک زندگی واز این طریق ایجاد خط تمایزی میان خود و دیگران می‌پردازند. طبق استدلال بورديو، سبک زندگی افراد پیام‌هایی درباره سطح ثروت، موفقیت و شان و منزلت آنان به جامعه صادر می‌نمایند. بورديو با مفهوم فضای اجتماعی، سبک‌های زندگی مختلف را نشان می‌دهد، فضای اجتماعی به این ترتیب ساخته می‌شود که عاملان و گروه‌های اجتماعی براساس حجم و میزان سرمایه اقتصادی و سرمایه فرهنگی بابرخی افراد اشتراکاتی می‌یابند و بابرخی دیگر پیدا می‌کنند. (بورديو، ۱۳۸۰: ۳۲۰).

بنابراین می‌توانیم شکاف‌های اجتماعی را به شکاف‌های فعال یا غیرفعال تقسیم می‌نماییم. هیچ جامعه ایی را نمی‌توان یافت که فاقد شکاف یا تنها دارای یک شکاف اجتماعی باشد. (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱۰۲).

دکتر حسین بشیریه در کتاب جامعه‌شناسی سیاسی بیان می‌نماید که تنوع جامعه‌شناسی سیاسی کشورهای گوناگون ناشی از نوع و شمار این و نحوه صورت بندی با ترکیب آن‌هاست. از نظر شیوه صورت بندی و ترکیب شکاف‌های اجتماعی ممکن است یکدیگر را تقویت کنند و یا برروی هم بارشوند. این نوع صورت بندی را صورت بندی شکاف‌های متراکم می‌خوانند. ممکن است شکاف‌های اجتماعی یکدیگر را تضعیف کنند که در این صورت شکاف اجتماعی متقاطع است. هنگامی که شکاف‌های اجتماعی متراکم باشد اغلب جامعه دوقطبی می‌شود و پتانسیل کشمکش افزایش می‌یابد. برعکس وقتی شکاف‌های اجتماعی



یکدیگر را قطع کنند، با توجه به افزایش نقاط مشترک گروه بندی‌های اجتماعی زمینه اجتماعی کاهش می‌یابد. براساس شمار و شیوه ترکیب فعال و غیرفعال بودن شکاف اجتماعی می‌توان از:

- ۱- جامعه تک شکافی فعال که تنها یک شکاف عمده از نظر سیاسی فعال است، مثلاً در انگلستان یک شکاف طبقاتی از نظر سیاسی عمده و فعال شده است. احزاب سیاسی در دوسوی شکاف فعال عمده تکوین می‌یابد.
- ۲- جامعه دوشکافی متوازی که در هلند است که دو شکاف عمده و فعال وجود دارد که در اینجا سه حوزه اصلی تکوین احزاب سیاسی وجود دارد و در نتیجه ممکن است یک نظام چند حزبی ایجاد شود.
- ۳- جامعه تک شکافی متراکم: که با یک شکاف عمده و فعال وجود دارد، اما شکاف‌های دیگر اگرچه از نظر سیاسی فعال نیستند لیکن بر شکاف اصلی بار می‌شوند و آن را تقویت می‌نمایند مانند ترکیه و حزب عدالت-حزب اتحاد ملی-رستگاری ملی.
- ۴- جامعه دوشکافی متقاطع: که دو شکاف عمده و فعال وجود دارد و یکدیگر را قطع می‌نمایند و در نتیجه شمار و تنوع نیروهای اجتماعی-سیاسی افزایش می‌یابند مانند اسکاندیناوی.
- ۵- جامعه سه شکافی متقاطع که سه شکاف فعال و قوی وجود دارد. کثرت ایدئولوژی و احزاب سیاسی افزایش می‌یابد و پتانسیل منازعه شدت می‌گیرد. (مانند جمهوری چهارم فرانسه).

نیروهای اجتماعی

مجموعه طبقات و گروه‌هایی هستند که بر روی زندگی سیاسی به معنای کلی آن تاثیر می‌گذارند و ممکن است به شیوه مستقیم قدرت سیاسی را در دست بگیرند و یا به شیوه مختلف در آن نفوذ نمایند.

نظریه‌های انقلاب

تقسیم‌بندی‌های متفاوتی از نظریه‌های انقلاب در قرن بیستم ارائه شده است، برای مثال، تدا اسکاچپول از نظریه‌های معاصر انقلاب را به طور عمده در چهار دسته تقسیم می‌نماید. ۱- نظریه‌های مارکسی و مارکسیستی، ۲- نظریه روانشناختی توده‌ای، ۳- نظریه‌های ارزشی. که انقلاب را پاسخ خشونت بار جنبش‌های عقیدتی به نابرابری اجتماعی می‌دانند. ۴- نظریه‌های منازعه سیاسی (اسکاچپول، ۱۳۷۶: ۲۵). دسته بندی دیگر مربوط به "رادآیا" می باشد وی نظریه‌های انقلاب را در سه الگوی: توطئه‌ائی، آشفتشانی و سیاسی تقسیم نموده است. متفکر دیگر استون تیلور می‌باشد، وی براساس رهیافت مسلط علمی نظریه پردازان، نظریه‌های انقلاب را به چهار دسته جامعه شناختی، روانشناختی، اقتصادی و سیاسی تقسیم می‌کنند. (ملکوتیان، ۱۳۸۴: ۶۰). فرهی در مقاله "نظریه اسکاچپول و انقلاب اسلامی" به تقسیم‌بندی نظریه‌های انقلاب پرداخته است. از نظر وی به طور کلی، در دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ چهار دیدگاه در مورد انقلاب مطرح شده است. ۱- دیدگاه روان شناختی، ۲- دیدگاه کارکردگرایی، ۳- دیدگاه کشمکش سیاسی یا بسیج منابع چارلز تیلی، ۴- تاکید بر شیوه تولید و ساختار روابط اجتماعی. (فرهی، ۱۳۷۷: ۴۷۱). جک گلدستون از سه نسل از نظریه‌های انقلاب نام می‌برد و بر این باور است که با توجه به نقطه ضعف‌هایی که این نسل در تبیین انقلاب‌ها با آن‌ها مواجه هستند و در حال حاضر مادر حال گذار به سوی نسل چهارم نظریه‌های انقلاب هستیم که در مقام مقایسه با سه نسل نخست از قابلیت تعمیمی بیشتری برخوردار بوده و می‌تواند در نقش مکمل سه نسل پیشین ظاهر شود. (ملکوتیان، ۱۳۹۱: ۳۴۱). از نظر گلدستون نسل اول: تاریخ طبیعی انقلاب‌ها که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ برخی مورخان و جامعه‌شناسان مانند لبون، الو ود، سورکین، ادواردز، مور، پتی و برنتون به بررسی و مطالعه انقلاب‌های مشهور در غرب مانند انقلاب فرانسه پرداختند. این نویسندگان درصدد برآمدند تا به صورت نسبی الگوهای مشترک رویدادها را در جریان پدیده انقلاب مورد شناسایی قرار دهند. آنان اعلام نمودند که همانندی‌های ملموسی را بین رویدادهای مهم در جریان هریک از انقلاب‌ها مورد بررسی شناسایی کرده‌اند. از نظر گلدستون، نسل اول را باید نسلی توصیفی خواند زیرا گلدستون می‌گوید عمده نویسندگان تاکید می‌کردند که نتیجه به دست آمده مربوط به همان انقلاب یا انقلاب‌هایی است که بررسی کرده‌اند و وظیفه دیگران است که ببینند آیا این نتیجه را می‌توان به سایر انقلاب‌ها نیز تعمیم داد یا خیر؟ از نظر کرین برنتون بعید است که بتوان در همه موارد مورد بررسی خود یک نشانه همه جایی و روشنی پیدا نمود تا با یافتن آن بتوان گفت هرگاه ایکس یا ایگرگ را در جامعه‌ای یافتند، بدانید که انقلابی در ماه یا سال یا ده‌ای دیگر و یا در هر زمانی از آینده رخ خواهد داد. برعکس نشانه‌های انقلاب چندان متعدد و متفاوت هستند که به هیچ وجه نمی‌توان به سادگی آن‌ها را در یک الگو ترکیب نمود.



(برینتون، ۱۳۶۶:۳۱). گلدستون در مقاله "بازاندیشی انقلاب‌ها: همگرایی و ریشه‌ها، فرایندها و پیامدها، این همانندی‌ها را به شرح زیر بیان می‌نماید

۱- رویگردانی نخبگان و شکل‌گیری مخالف، ۲- ایجاد قطب بندی و ائتلاف، ۳- بسیج توده‌ای، ۴- تغییر اولیه رژیم، ۵- قطب بندی بیشتر، ۶- شکل‌گیری ضد انقلاب، ۷- جنگ داخلی، ۸- جنگ بین‌المللی، ۹- تغییررادیكال رژیم، ۱۰- میانه روی انقلابی، ۱۱- احیای رادیکالیسم، ۱۲- تثبیت رژیم. (گلدستون، ۲۰۰۹:۲۰).

کرین برینتون در کتاب کالبد شکافی چهار انقلاب در انقلاب‌های چهارگانه موردبررسی خود یعنی انقلاب انگلیس، انقلاب آمریکا، انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه مشابهت‌های رژیم پیشین را در موضوع هائی مانند کاستی‌های حکومت، گلابه بیش از معمول از مالیات‌گذاری، پشتیبانی آشکار حکومت از یک رشته مصلحت‌های اقتصادی به زیان مصالح اقتصادی دیگر، در تنگنا افتادن مدیریت و آشفتگی‌های ناشی از آن، دگرگونی بیعت روشنفکران، فقدان اعتماد به نفس در میان بسیاری از اعضای طبقه حاکم و روی آوردن آن‌ها به این اعتقاد که امتیازاتشان غیرعادلانه و به زیان جامعه است. تشدید ناسازگاریهای اجتماعی و طبقاتی و جدایی قدرت اقتصادی از قدرت سیاسی می‌داند. (برینتون، ۱۳۸۵:۲۷۵).

برنسل اول انتقاداتی وارد است؛ مکتب "تاریخ طبیعی" بانادیده گرفتن عقلانیت و هدفمندی گروه‌هایی که منافع تعریف شده و روشن خود را دنبال می‌نمایند. صرفاً مجموعه‌ای از ویژگی‌های قابل مشاهده آن هم در جوامع خاص را توصیف می‌نماید و شکل‌گیری عوامل علی انقلاب را نشان نمی‌دهد. (مشیرزاده، ۱۳۷۷:۱۶۸)، نظریه‌های نسل اول عمدتاً جنبه توصیفی دارند و تحلیل آن‌ها فاقد مبانی نظری منسجم و قابل اتکاء بود. نسل اول عموماً آمیزه‌ای از نظریه‌های روانشناختی به شکل سطحی مطرح نمودند که روانشناسی توده‌های (لبون)، اختلال در رفتارهای اجتماعی (الو و ر) یا سرکوب نیازهای غریزی اساسی (سورکین) از آن جمله هستند. در نظریه پردازان نسل اول پرسش‌های فراوانی بدون پاسخ مانده‌اند. عمده این پرسش‌ها در رابطه با علل وقوع انقلاب‌ها می‌باشند. این که چرا انقلاب‌ها به وقوع می‌پیوندند و علل مخالفت با رژیم چه بود؟ (گلدستون، ۱۹۸۲:۱۹۲).

نسل دوم: نظریه عمومی انقلاب‌ها

در مقابل نظریه پردازان نسل اول، تحلیل گران نسل دوم ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۵ درصد گسترش نظریه‌هایی پیرامون دلائل و زمان وقوع شرائط انقلابی بودند. این نسل بر نظریه‌هایی در عرصه رفتاراجتماعی اتکاء داشتند که از روانشناسی، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی تأثیر گرفته بود، طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی با پیدایش کشورهای جدید و خشونت سیاسی که به طور معمول در میان دولت‌های در حال توسعه شکل می‌گرفت، توجه محققان به این مسئله معطوف شد. به طور کلی آثار نویسندگان نسل دوم در سه دسته قابل تشخیص است.

۱- **تحلیل‌های روانشناسی جمعی:** آثار دیویس، گر فایریندو همکارانش، شوارتز، گشوندر، موریسون از این جمله هستند. این نظریه پردازان ریشه‌های انقلاب را براساس حالات روحی و روانی توده‌ها تفسیر نموده‌اند، اینان تنها زمانی توجه شان را معطوف به انقلاب می‌کنند که توده‌ها وارد وضعیت شناخت از "ناکامی" و "محرومیت" نسبت به مجموعه‌ای از امتیازات نمودند. سرچشمه‌های القاء کننده ناکامی یا محرومیت نسبی در این نسل بسیار متنوع بود. (گلدستون، ۱۹۸۰:۴۲۷). در دیدگاه‌های روانشناختی دوگرایش قابل تشخیص است: الف- دیدگاهی که بر نقش روانشناسی فردی در تحلیل انقلاب تکیه دارند. این برداشت شامل بررسی روانشناختی روی رهبران انقلاب‌ها یا سران رژیم‌های سرنگون شده در اثر انقلاب می‌شود. برای مثال می‌توان به کتاب "شکست شاهانه" ماروین زونیس اشاره نمود که بر مبنای روان‌شناسی آدلر نقش روانشناسی فردی را در ناتوانی محمدرضا شاه پهلوی در ایستادگی در مقابل انقلابی‌های مسلمان مورد تأکید قرار می‌دهد.

ب- دیدگاهی که بر نقش روانشناسی اجتماعی در تحلیل پدیده انقلاب تأکید کرده‌اند، مانند نظریه افزایش انتظارات از جمله نظریه‌های الکسی دوتوکویل، جیمز دیویس، تدرابرت گر و غیره که در این رسته جای می‌گیرند. (ملکوتیان، ۱۳۷۲:۸۷).

کوهن در مورد رهیافت روانشناسانه در مورد انقلاب چنین می‌گوید "تئوری‌ها و مدل‌های روانشناسانه انقلاب به یک معنا صرفاً روی دیگر تئوری‌های جامعه‌شناسانه قرار دارند، این تئوری‌ها درصدد تبیین این مسئله هستند که چرا مردم در مقابل برخی شرائط اجتماعی به شیوه فعلی از خود واکنش نشان می‌دهند. در تمامی این تئوری‌ها یک فرضیه خاص نهفته است، انقلابات